بعون صانع بیچون و بکمال فضل خلاق بیمانند
در مطبع منشی نولکشور بطرز مقبول طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق العباد من العناصر الاضداد و ابتلاهم بالداء و علمهم بالدواء کما افاد
موسی کلیم الله علیه التحیة و الثنا یا رب انت تبلینی فی الداء اعطنی الدواء آه و حی یکو اسباب القناء
و الخطاب بیدالله اتریدان تبطل حکمتی تتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فیعرفنی و جلالی
لا اشفیک حتی تستعمل ما عینوا التعلو و السلام علی افضل الانبیاء الذی اشهد الناس تنسین
فضائل الطب بقوله العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علی آله سیما الائمة اثنی عشر الذین امروا
الناس و ابد لیل هذا الحدیث لکل داء دواء فاذا اصاب دواء الداء برئ باذن الله تعالی
اما بعد مخفی و محتجب نماند که این فن طب فنی است اشرف الفنون و این علم علمی است افضل العلوم
چه حضرت خاتم الانبیاء علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشته زیراکه علم ادیان و اشتغال بدان موقوف
است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنابر آن حکمای متقدمین و متاخرین در ترتیب و تنقیح این علم سعی فرموده اند و
در بیان توضیح مکنون غامض و سر جلوه جامض و کشف حقائق و نکات آن جد و جهد بلیغ بکار برده اند
اگرچه در کدام مسئله این علم دقیقه فرو گذاشت نساخته اند لاکن دستیابی آنها بجملتها بدون
مطالعه کتب مطول محال می شود نظر بر آن این اضعف العباد کمترین اطبای هند محمد هادی حسین
مرادابادی سوالات چند و بعض معارضات بجوابات از صحائف مستنده اساتذه چیده

از لسان عربی بزبان عجمی ترجمه شوده بطور خود رساله جداگانه ترتیب داده به کنز الاسرار
موسوم نمود امید که عاری از مفاد نخواهد بود مرجو از اطلاع این فن شریف آنکه اگر بسهو خلل و نسیان و زلل
اطلاع یابند بقلم اصلاح مزین فرموده برین بیچاره مواخذه نسازند و ذیل اغماض بر آن اقدام
ارسال فرمایند فانی للخطا لمعترف والله ولی التوفیق وبیده الهدایة والتحقیق **سوال** در حمی تسخین
قلب اولا چرا واجب می شود کما قال علاء النفیس الحمی حرارة غریبة ولو کان منشؤها عضوا آخر
فانها تسری اولا الی القلب اولا و بسخنه **جواب** ازین جهت تسخین قلب اولا واجب می شود که قلب
منبع است برای جمیع انواع ارواح و قوی و جمیع اعضا و نیز قلب اول عضو است که تکون می یابد
و همچنین اول عضو است که متحرک می گردد و آخر عضو است که ساکن می شود و نیز دل معدن حرارت غریزی است که بوساطت آن
تسخین می یابد جمیع اعضا لیکن دیگر که حرارت غریزیه از قلب بسوی جمیع اعضا می رسد بهمان [illegible] مشتعل نمی شود
حرارة غریزیه مادام که مشتعل نمی گردد اول بقلب **سوال** فرق در حرارة غریزیه و حرارة اسطقسیه چیست **جواب**
حرارة غریزیه متقوم است برای وجود بدن تا بقای مدت حیات و حرارة اسطقسیه اگرچه شبیه غریزیه است
لاکن این باقی می ماند تا بقای بدن نه جدا می گردد نزدیک صحت و نه بعد موت مادام که جسد باقی است
برای همین خراب و متعفن می شود اگرچه دفن کرده شود و در برف هکذا قال الفاضل العلامة فی شرح الکلیات
القانون **سوال** چه فرق است در ابخره و ریاح **جواب** ابخره خاص بجانب اعلی صعود می کند
و ریاح عام است و بدن او باطراف اعضا و نیز از ریاح بسبب تمدد و انتفاخ اعضا درد [illegible]
می شود و از ابخره توحش و التهاب و اختلاج قلب عارض می گردد **سوال** در حمی یوم چرا خطر
عظیم نمی گردد **جواب** ازین جهت است که روح حیوانی که در آن حرارة غریبه متشبث می گردد
تحلیل می شود حمی اکثر در یک روز زیرا روح که کثیر الرطوبة است متشبث نمی گردد و در آن کیفیت حرارت
سوال علامات مخصوصه حمی یوم چیست **جواب** تغیر نمی گردد بول در یوم اول و نه متغیر می شود
نبض کثیر التغیر می شود و حمی غیر لذاعة ابتدا می کند بدون ناقص و منقطع می شود بدون عرق و نه می شود
در آن اعراض قویه مثل خشونت زبان و تدارک نفس و غیر ذلک **سوال** فرق در وجع مادی
و وجع ریاحی چیست **جواب** درد مادی منتقل نمی شود و درد ریاحی منتقل می گردد از عضو بعضو
سوال صاحب اسباب و علامات در ضیق النفس می گوید توان تفسیر ضیق النفس بسبب [illegible]

بین الفتا وتجمع النور وتکاثف وتحد البصر ویضعف درین کلام تناقض بیّن است ازین جهت که
احتداد بصر اطلاق می شود بر کمال قوت بصر و وفور حس او پس چگونه احتداد و مع الضعف که اجتماع
نقیضین است صحیح خواهد شد **جواب** این مسئله متنازع فیها اطبا متقدمین و متاخرین است چنانچه ملا نفیس
اقوال و جوابات هر یک بطوالت نقل کرده مگر راقم لب لباب ترجمه جواب هر یک بالترتیب می نویسد
بعض اطبا چنین جواب داده اند که ضیق حادث بعد از آنکه بیشتر شود ضعف بصر می آرد چرا که باعث
سوء ترکیب طبقات و اجزاء چشم می باشد و این مرض است و کل مرض موجب خرابی افعال می گردد
و چنین در رساله ترکیب العین نوشته که ضیق العین ردی نیست بلکه علت باکه از آن ضیق عارض می گردد
ردی است خصوصاً آن ضیق که بسبب نقصان رطوبت بیضیه باشد — و روایت می کند طبری که روزی
با گروهی از اطبا که از جمله انس طبیب نیز با آنها شریک بود از جالینوس مناظره افتاده درین که فرقی
نیست در ضیق حدقه که پیدایشی باشد یا حادث و عارضی در باب نور چرا که قوت ابصار در هر دو یکسان
می باشد پس جالینوس مجیب شد بدو جواب یکی آنکه برای هر عضو فعلی است و قوی تر فعل آن عضو
وقتی است که صحیح و سالم باشد و هرگاه به نظمی و خرابی عائد حال آن عضو شود لامحاله در افعال نیز بهمین سلسله
چنین است حال ضیق عرضی پس مرتبه ضیق عرضی پست تر از ضیق جبلی خواهد بود دوم آنکه ضیق حادث
نمی باشد مگر بسبب دو شی ردی مرضی یکی نقصان رطوبت بیضیه دیگری ابتری جرم طبقه عنبیه و این هر دو
و خرابی و آفات که بچشم وارد می شود ظاهر است و نیز از کلام بعض اطبا متحقق می گردد که مراد از ضعف اسباب
و علامات اینست که بوجه ثقبه عنبیه که بضیق قبیح بوده یکجا در مکان و سوراخ تنگ جمع می گردد و کثیف
می شود و ازین امر تیزی بینائی می گردد بعد از آن بسبب اینکه این ضیق که بسبب آن حدة بصر پیدا
گردیده بسبب ابتری و بد نظمی حال اجزاء چشم پیدا شده است بآخر ضعف می آرد چرا که عرضی مرضی است
نه طبعی و جبلی حاصل آنکه مرادش این نیست که احتداد و ضعف در وقت واحد یافته شود
سوال حمی دق را بمراتب ثلثه چرا محصور کرده اند می بایست که بچهار مراتب محصور می گشت چه رطوبات
بدن چهار است و هرگاه از عمل حرارت با رطوبات اعضاء اصلیه حمی دق عارض می گردد پس لامحاله
بچهار مرتبه بایستی گشت **جواب** درینجا معترض وجه حصر اثر حرارة دانسته حالانکه انتقال حرارت
از رطوبتی برطوبتی دیگر نیست بس رطوبت اولیه که غلط است هرگاه حرارت از آن گذشته شروع باقتاء رطوبت ثانیه

نهایت آن مرتبه اولی ست و هرگاه به ثالث رسد این مرتبه ثانی ست و دمی که نوبت حرارت از اشتعال رطوبت
ثالث بانجماد رطوبت رابع رسد آن مرتبه ثالث حمی دق است فافهم **سوال** مصنف اسباب علامات
در اسباب دق گفته و حدوثها یکون من اسباب سابقة مثل الحمیات المحرقة او ورم حار یحدث فی الصدر
درین کلام بحث ست ازین جهت که حمی و ورم از اسباب واصله دق است نه از جمله اسباب سابقه **جواب**
البته باین طور که بعد حدوث حمی محرق و ورم حار دران قرب زمان اگر دق عارض شود از اسباب واصله
شمرده خواهد شد مگر در حالیکه حمی محرق و ورم حار حادث گردیده گذشته باشد و بعد از ان یبوست مفرط حاصل
شده اگر دق پیدا سازد بیشک حمی محرقه و ورم حار صدر از اسباب سابقه دق خواهد بود **سوال** حمی یوم را
حمی یوم چرا نامیده اند حالانکه زیاده از یوم نیز ثابت می شود کما قال الشیخ ربما بقیت تلک النوبة یومین
فصاعدا الی ثلثة ایام بلکه زاید از سه روز هم گفته اند کما ذکر جالینوس انها ربما بقیت الی ستة ایام
وانقضت انقضاء تاما **جواب** تسمیه حمی یوم بیومی آنست که اکثر در یوم بلیله می گذرد
سوال در تعریف عشق مصنف اسباب و علامات می فرماید العشق مرض وسواسی یجلبه الانسان
الی نفسه بتسلیط فکرته علی استحسان بعض الصور والشمائل التی تکون له مرجع له که معشوق است
چرا مذکور نکرد تا اضمار قبل از ذکر لازم نمی آید **جواب** هرگاه متقدم شد ذکر عشق دانسته شد اینکه
در اینجا مراد از معشوق است پس آن مذکور ست حکما **سوال** فرق در سوء مزاج مختلف و
سوء مزاج مستوی چیست **جواب** سوء مزاج مختلف آنست که می شود برای اعضا
مزاج متمکن بعد از ان عارض می گردد بران مزاج متضاد خواه گرم باشد یا سرد پس ادراک
منافی می کند طبیعت برخلاف مزاج متمکن و سوء مزاج مستوی آنست که مستقر می گردد در
جوهر عضو و می شود مثل مزاج اصلی که باطل می گردد مقاومت و نمی شود از ان اذیت چنانچه
در حمی دق ظاهر می گردد **سوال** برص سوء مزاج مختلف است یا مستوی **جواب** بموجب
بیان صدر که در تعریف سوء مزاجین تصریح کرده شد و آن مطابق قول شیخ الرئیس [illegible] نفیس
است مرض برص سوء مزاج مستوی هست و نزد بعضی از اطبای متقدمین سوء مزاج مختلف
است چرا که اطبا اختلاف کرده اند در تفسیر سوء مزاج مختلف و مستوی آنانکه برخلاف شیخ الرئیس و
علاء نفیس مفسر شده اند صاحب کامل و ابو سهل مسیحی و محمد بن زکریا رازی اند و لطف اینکه

اینها هم مخالفت دارند در کلام خود با چنانچه ازین عبارت مستفاد می شود اعلم ان الاطباء اختلفوا
فی تفسیر سوء المزاج المختلف والمستوی وقالوا ان المستوی ما عم جملة البدن او المختلف
ما اختص عضوا دون عضو وبه قال صاحب الکامل واما اسمعیل الجرجانی فانه قال لان المختلف
هو الذی یکون منه اذی ویحتاج الدافعة الی دفع الموذی والمستوی ما لا یکون کذلک
ویقرب منه مذهب محمد بن ذکریا الرازی پس حق آنست که تفسیر شیخ سوء مزاج مختلف است و مذهب
مذهب جالینوس و صاحب کامل مستوی و برعکس مذهب تفسیر شیخ سوء مزاج مستوی را
زیرا که عارض می شود در عضوی دون عضوی **سوال** در علامت و عرض چه فرق است با وجودیکه
عرض با علامت مرادف المعنی است چه علامت را که تعریف نموده اند العلامة حالة تستدل بها
علی حالة بدنیة همچنان عرض موصوف می شود **جواب** علامت عام است و عرض خاص
یعنی علامت استدلال کرده می شود با سباب بر مسببات و آن متقدم است و عرض تابع مرض است
بسبب بودنش عبارت از توابعین مرض و نیز علامت یافته می شود در حالت صحت و مرض و عرض
یافته نمی شود مگر در مرض کما قال ملا نفیس لان العلامة توجد فی حال الصحة والمرض والعرض
لا یوجد الا فی المرض **سوال** در امراض حاره قلق چرا می شود و در امراض بارده چرا نمی گردد
حالانکه در تعریف قلق گفته اند هو ان العلیل اذا انتقل عن الشکل الذی هو علیه الی شکل آخر اشتهی
ان ینتقل عنه الی شکل آخر **جواب** انتقال علت از شکلی بشکلی و اشتهای آن بسوی شکل آخر
بسبب غلبه حرارة می شود که موجب است اضطراب و تشویش را از برای آنکه آن از قبیل حرکات
است و حرکت از حرارت می شود و نیز گفته اند که علیل بسبب کثرت التهاب مشتاق می شود بسوی
انتقال از شکلی بشکل آخر برای توهم این امر که شاید تسکین یابد ازان **سوال** رگ قیفال چرا
موسوم بقیفال شد **جواب** قیفال مشتق است از کیفالس و آن در لغت یونان راس را
می گویند و چونکه فصد این عرق جذب می کند ماده را از سر و استفراغ می نماید و تنقیه دماغ می کند
بنابران بقیفال موسوم گردیده **سوال** معنی ایارج چیست **جواب** دواء الهی **سوال** چرا
منسوب نموده اند خاص ایارج را بسوی حق سبحانه تعالی حالانکه کل شی منسوب است باو سبحانه
و هر چیز از نزدیک رب است **جواب** اگرچه کل شی از نزدیک رب است لاکن فعل ایارج از

کنز الاسرار

خواص است و خواص و قوی از عالم ارواح است و ارواح از عالم امر است و عالم امر اشرف و اعلی
است از عالم اجسام چه عالم اجسام عالم خلق است و قیل بمعناه الشریف و قیل المصلح و نیز گفته اند
که ایارج اول مسهل است که ترکیب داده اند قدما از مسهلات و اقتصار کرده بودند بر استعمالش بسبب
کثرت مصلحات و نه جسارت می کردند بر استعمال غیرش و شیخ بوعلی سینا می فرماید که اطبای قدیم
خوف می کردند از عمل مسهلات صرف مثل شحم حنظل و حریق و غیره ذلک و هرگاه از استعمالش اراده می نمودند
مخلوط می کردند با آن بیدرقات و مصلحات تا اینکه جسارت می نمودند در عمل مسهلات صرف آخر الامر باخذش
مانوس شدند پس جسارت فرمودند بدرجه غایت تا اینکه اخذ کردند حبوبی که آن ایارج است پس طبیب معالج را
متنبه باید شد که ایارج حبیات اسلم است از مطبوخات سوال [۱۹] شبیار چه معنی دارد جواب از ان جهت که تناول
کرده می شود در شب مثل ایارج و می خوابند بعد خوردنش تا که ضعیف کند حرکت بیداری فعل او بجهت
نزد و نزول کردنش از معده پیش از آنکه او فعل خود نماید و در کتاب مفتاح وارد است که شبیار لفظ فارسی
است آنرا صبری نامند مگر اطلاقش بر مرکب ازین جهت است که دران صبر خمیر کرده می شود و در جواهر اللغه
مسطور است که شبیار دوا مرکب مسهل است که دران صبر و مصطگی و تربد و غاریقون و نمک هندی و انیسون
داخل می شود و خمیر می یابد از عسل و آب ورق اترج یا آب خالص سوال [۲۰] سبب عطسه چیست
جواب فعل عطسه آنست که اخراج می نماید رطوبات دماغیه را و استیصال می کند و قطع می نماید
فضلاتش و سبب آن حرکت عنیفه قویه است که می رسد بدماغ سوال [۲۱] دلیل مشارکت دماغ با معده
چیست جواب هرگاه انسان می بوید بوی کریه را حادث می شود غثیان و نیز هرگاه می نوشد
آب شدید البرودة را احساس می شود درد بدماغ و دماغ اکثر متاذی می گردد به نسبت اذیت معده
از دماغ و اشتراک معده بواسطه اعصاب است از جهت دماغیه سوال [۲۲] آروغ چرا می آید
جواب آروغ حالتی است که حادث می شود نزدیک دفع شدن فضلات ریحی بجانب معده از راه
دهن بسبب حرکت قوة دافعه معدی سوال [۲۳] سبب بکا چیست که در سرسام سوداوی عارض نمی شود
حالانکه مادهٔ سودا غلیظ است و کیفیت منفعلهٔ آن هم یابس است و اشک یافته نمی شود مگر از رطوبت
جواب ازین جهت که سودا خون را غلیظ می کند و سرد و سیاه می نماید آنرا پس روح ملاومت
نمی کند انبساط را و مستعد می شود صاحبش بر غم و الم و تفرح می نماید از او فی بسبب عاسه و انتان

هرگاه حادث می شود حالتی برخلاف طبیعتش حرکت می کند روح بجانب باطن مغرور از مادهٔ موذیه پس تمدد
وتشنج می گردد اعصاب جانب باطن و تنگ می شود فضای دماغ و چشم و سینه و افشرده می گردد منافذ
آنها پس حادث می شود شکل بکاء و خارج می شود درین وقت بالضرورت آن چیز که در دماغ است از رطوبات
رقیقه باشک و آب بینی چنانچه می افشرند اسفنج منغمسه و از آن آب بر می آید و سبب حصول این رطوبت
آنست که الم گرم کند قلب را بسبب توجه خون و روح بسوی قلب پس مرتفع می گردد از قلب و نواحی
قلب و درین وقت ابخرهٔ حاره بسوی دماغ و می گدازد رطوبات را که در آن ست و رقیق می نماید و روان
می کند پس سرد می شود آن رطوبات بنفسه و غلیظ می گردد و در آن پس دفع نمی شود مگر بعسر و دشواری
بسوی چشم ها سوال [۲۴] سبب افراط سیلان اشک در سرسام دموی چیست جواب هرگاه چشم
ضعیف می شود بمشارکت دماغ قوی نمی گردد بر نضج غذا پس فضله می شود و چشم چونکه مفقود را امساک آن
فضلهٔ غذا را ولامحاله جاری می شود از چشم بغیر اراده و بافراط و بسبب عدم تمسک چشم بباعث ضعف
هرچه از دماغ می بر آید متواتر جاری می ماند سوال [۲۵] سبب ضحک چیست جواب چونکه حار و دموی
اکثر مناسب طبیعت است بنسبت سائر اخلاط و کثیر الرطوبت است که بر انبساط معین می شود پس
نزدیک افراط عارض می گردد برای صاحبش استعداد تام بسوی فرح چنانچه مسرور می شود
از ادنی سبب خصوص نزدیک اختلاط افعال دماغ و چونکه همیشه تخیل صورت مستحسنه و اشیاء لذیذه
می ماند بحرکت می آید روح بسوی خارج و منبسط و ممتد می شود و عضلات های سینه و زود کشاده
می گردد منافذ آنها پس حادث می شود شکل ضحک در رود و دهن والله اعلم و صاحب کامل
می فرماید که سبب محدث ضحک و سرور آنست که خون محبوب طبیعت است پس حادث
می گردد سرور نزدیک زیادتی خون چنانچه حادث می شود برای کسانی که می دارند بسیار سرمایه
و مال و دولت سوال [۲۶] در سرسام دموی اگرچه افراط خون می شود مگر آن خون غیر طبیعی است و
قطع نظر ازین اختلاط عقل درین قسم لازم پس سرور و فرحت کجا و بدون مسرت و انبساط خنده نمی آید
پس چه باعث بوده که در سرسام دموی ضحک عارض می شود جواب اگرچه خون در سرسام
دموی غیر طبیعی است لاکن چونکه این خلط مناسب طبع بوده لاجرم صورت ضحک پیدا می کند
بوجه اسبابی که در ضحک عام تصریح شده است فانظر الیه سوال [۲۷] ماء الشعیر را بجمله اغذیه بارده

چرا جید و نیک شمرده اند جواب از قول بقراط متحقق می شود که در ماء الشعیر ده خاصیت است
اول آنکه طبیعتش بارد است دوم منضج اخلاط سوم مستفرغ اخلاط محرقه چهارم منقی معده است پنجم سهل النفوذ
بسوی جمیع بدن ششم لذیذ است تلخی و عفونت ندارد هفتم معتدل الغذا است هشتم مسکن عطش است
نهم مهیج اخلاط فاسده نیست دهم آنکه نمی پرورد اخلاط را در معده سوال فرق در طلاء و ضماد چیست
جواب فرق بینهما که شیخ الرئیس می فرماید ملخصش آنست که طلاء وضع کرده شود هر شی بر عضو و
استعمال کرده می آید در شی رقیق باین طور که منتشر گردد بمساعدت دست و ضماد آنست که استعمال
کرده شود در شی غلیظ و نه انتشار یابد از مساعدت دست بلکه نوعی که بر عضوی نهند همچنان ماند سیلان
تجاوز از آن عضو ننماید سوال سبب ناقص چیست جواب سببش اینکه طبیعت آماده می شود
برای دفع اخلاط بارده یا حاره لذاعه از اعضا پس می خیزد و آن ماده مندفع بوجه تحرک اعضا بر
عضلات و اعضای حساسه لاجرم تنفض و ارتعاد می شود کم و بیش بحسب ماده سوال در کدام قسم
حمی ناقص عارض می گردد جواب در حمیات عفنیه که ماده آن خارج عروق متعفن گردد ناقص
عارض می شود سوال چه موجب است که مسلول صحت نمی پذیرد جواب چند امور مانع برئت
مرض سل اند باید دانست که سل قرحه شش را می گویند که لازم می شود بآن حمی دق پس برای
التیام قرحه ضرور شد تنقیه مده چه اندمال قرحه بدون تنقیه ممکن نیست و تنقیه مده امکان ندارد مگر
از سرفه و سرفه حرکت عنیفه است که افزون می کند توسیع قرحه و منخرق می گرداند لهذا در آن صورت
لازم می شود جذب شدن مواد منصبه که از حرکت سرفه ریخته است بر ریه و آن موجب مده و ورم
است و نیز اگر دوا خشک دهند که مانع شود نفث را حدة حمی پیدا می کند و اگر دوا سرد
دهند برعایت حمی امثال کافور مغلظ و مانع نفث می شود و اگر دوا تر دهند مانع اندمال می گردد
و فخر الاطبا جالینوس چندین سبب مانع صحت سل می فرماید یکی آنکه شش عضوی است
دائم المتحرک بقبض و بسط و قرحه محتاج می شود برای اندمال بسوی سکون تا منضم و برابر شوند
لبهای جراحت دوم آنکه بعد مسافت است از مدخل دوا تا عضو ماوفت یعنی ریه پس بسبب
دوری مسافت فعل دوا متغیر و ضعیف می گردد پس موثر نمی شود در التحام قرحه تاثیر تام و تفصیل
دوری مسافت اینکه می رسد اول دوا در دهن پس از آن در مری بعد از آن سینه گذرد

واصل نبید و احد از امعاء دقاق پس می رسد بسوی ماساریقا بعد از ان بسوی باب الکبد و فروع که در تقعیر کبد است [illegible]
در آورده پس ماکی گردد بسوی محدب جگر بعد بسوی قلب و الی انجا بر خاص [illegible] لا محاله بسبب طول مسافت باطل می شود قوت دوا
بالضرورة سوم آنکه ادویه اگر از خارج مستعمل گردد اول خواهد رسید بسوی سطح جلد پس نفوذ خواهد کرد
در منافذ [illegible] صدر و عظام پس از ان در غشاء مستبطنه خواهد رسید بعد از ان بر غشاء مجلل ریه وارد خواهد شد
از ان بعد خواهد رسید قوت او بر خاص ریه و علاوه دوا یا گرم است یا سرد یا خشک یا تر خالی از کیفیات
چهارگانه نیست پس بهر کیف که مستعمل شود ضرر می افتد یعنی اگر بارد دهند آن بلید است نفوذ نخواهد شود
تا این مسافت بعیده بجهت برودت و بلادت و اگر گرم دهند حمی ترقی خواهد شود و اگر خشک استعمال کرده آید
سده قرحه را ضرر دارد و اگر ادویه رطب استعمال کنند مانع التحام است چهارم آنکه جائی که ماده آکاله موجود
شده گردد و آن نیز صحت نمی پذیرد مگر از اصلاح و اصلاح امکان ندارد دیگر [illegible] بعیده و مدت مدید
که منخرق می گردد لا محالا درین مدت قرحه وسیع می شود تا صورتیکه التیام نمی پذیرد از کدام وجه [illegible]
می شود قرحه مثلا اینکه می خورد ماده آکاله جرم ششش را و علی هذا مرض سل که بعد [illegible] عارض گردد
عسیر البرء است پنجم آنکه جرم ریه چونکه سخیف است سریع التاکل می گردد ششم آنکه [illegible]
رقیق شده بسبب اتحاد بطی الانعقاد می شود و آن موجب است بر عدم التیام هفتم آنکه عروق ششش که
واسعه اند پس دشوار می شود بلیت التحام آن بسبب تعظم انفصال هشتم آنکه عروق ششش غضروفی اند
و غضروف سخت می شود که اندمال نمی پذیرد نهم آنکه ششش مجری هوا است [illegible] فوقانی می گردد [illegible]
بجهت هوا پس تمدید مانع التحام می شود سوال ۳۲ سبب اشتهاء [illegible]
هرگاه بر فم معده می ریزد و دغدغه می کند سر معده را این جهت ذکی الحس بود [illegible]
آنرا به گرسنگی موسوم ساختند سوال ۳۳ موجب احتیاج براز چیست جواب هرگاه مره صفرا
می ریزد و غسل می کند آنرا پس بسبب حرقت صفراء تنبیه باجابت می شود سوال ۳۴ سبب جشاء حامض
چیست جواب جشاء حالتی است که حادث می گردد از ریح که خارج می شود از معده بسوی دهن
از هر سببی که باشد لیکن ترشی بسبب قصور عمل حرارت است که غالب نمی شود بر هضم طعام پس
لا محاله طعام حامض می گردد سوال ۳۵ موجب تثاوب یعنی فاژ چیست جواب تثاوب حالتی است
که [illegible] انسان بسوی کشادن دهن [illegible] از [illegible] حادث می گردد پس

جمع می شوند از آن بخارات که در عضلات فک و شقیقتین و غلیظ می شوند بسبب برودت و تکاثف و قتیکه
تحلیل اجرام متعدد می باشد عضلات و غالب می گردد طبیعت بر دفع آن بخارات ازین جهت خروج
نمی یابند مگر از راه فم و آنرا فاژه می گویند سوال سبب تمطی یعنی خمیازه چیست جواب خمیازه نیز از
صعود ابخره می شود دیگر فرق همین قدر است که در فاژه جمع می شوند بخارات خاص در عضلات فک و
شقیقتین و در خمیازه در عضلات کدام عضوی از اعضا سوال سبب قی و تهوع و غثیان چیست
جواب سبب قی حرکت برای دفع چیزی باشد که در معده است از راه دهن و تهوع صرف حرکتی
باشد بدون آنکه چیزی برآید از راه فم و غثیان فقط تقاضا بود بدون حرکت و اسباب این هر سه مختلف
است اگر غذا موجب ضعف معده بود قی عارض می شود و نیز اگر داخل جرم معده باشد چیزی از معده بیرون
کند تهوع حادث گردد و اگر در سطح معده است غثیان لاحق شود و همین قدر بر سبیل اختصار گفته شد
سوال سبب فواق چیست جواب سبب فواق حرکتی باشد از جمیع اجزاء طبقه داخلی معده برای
دفع موذی سوال فاژه را از امراض معده چرا شمرده اند حالانکه عضلات فک و فم از اعضای
راس اند جواب سبب این مرض از نفس معده است که از آن بخارات متصاعد می شوند ازین
بجمله امراض معده شمرده اند سوال سبب ریق چیست جواب سببش یا رطوبات است که
در معده بکثرت جمع آید و از آن صعود نماید بسوی دهن یا سببش رضاب است که پیدا می شود
از لحم غددی که نزدیک موخر لسان است و جذب نمی کند معده بسبب استغنا خود لیکن بسیار
می شود و اجتماع آن در دهن سوال سبب خشونت زبان چیست جواب حرارت هرگاه عارض
بدن می شود بجهت سخافت جوهر و تخلخل بنیه زبان سطحش خشک تراشیده می شود و تجذب میگردد رطوبتش پس مختلف می شود
اجزای آن بعضی بلند بعضی پست بسبب درشت خلا سوال سبب قراقر چیست جواب سببش یا اغذیه نافخه است
مثل لوبیا و مثر و غیره که در چنین اشیا رطوبت بکثرت می شود لیکن قوی نمی شود حرارت بر تحلیل او
و پیدا می گردد از آن ابخره غلیظه که منقلب به ریاح می شود یا سببش کثرت مقدار غذا است بسبب
عاجز شود حرارت از هضم او و متولد گردد ریاح یا سبب آن رداءه کیفیت غذا است که مانع شود
قوت هاضمه از هضم آن مثل گوشت جاموش و یا سببش ضعف و برودت امعا است که کامل
نمی شود هضم اگرچه غذا صالح بود در کمیت و کیفیت سوال فرق در حمی لثقه و حمی دق چیست

جواب حمی لثقه قوی نمی گردد بعد تناول غذا و حمی دق قوی می شود حرارت او بعد تناول غذا
و نیز در حمی لثقه نبض ممتلی و منتفخ می گردد و نبض صغیر و الین بود و در حمی دق صلب و متمدد می شود
و نیز فترهٔ حمی لثقه در شبانه روز شش ساعت بود و در لثقه عرق نمی آید تا وقتیکه بالکلیه مفارقت نکند
و نیز در حمی دق محسوس نمی شود حرارت او در یک ساعت بلکه مدرک می گردد حرارت او در نبض بعد
گذاشتن دست تا مدت طویله برای اینکه تحلل می شود عضو و وسیع می گردد مسام و کثیر می شود
اجتماع الابخره حاره زیر انگشتان دست آن وقت مدرک می گردد حرارتش پس چون لثقه مشابهت تام
دارد به حمی دق معهذا الطبیب را لازم که بغور و تامل در علامات فارقه وا رسیده رجوع بمعالجه نماید
چه اکثر مدقوقین هلاک شده اند بسبب اشتباه لثقه از استعمال مسهلات حاره و ادویه حاده چنانچه
ابن النفیس می فرماید قد رایت کثیره من المدقوقین عالجهم الجهال لهذا الاشتباه بعلاج اللثقه
من استعمال المسخنات القویه والمسهلات الحاده و غیرها فقتلوهم طال سوال فرق در آتشک و نار
فارسی و آبله فرنگ چیست جواب صاحب اقسرائی فرق نمی کند در آتشک و نار فارسی چه آن هر دو
مترادف المعنی اند مگر بعض اطبا فرق کرده اند آنچه با سوزش و الم شدید و قلت رطوبت باشد چنانکه
گوئی بر عضو اخگر نهاده اند جمره می نامند در عربی که بفارسی آتشک گویند و آنرا که هنگام ظهور بثره خلوط
طاوسی مثل زبانهٔ آتش بر بدن ظاهر شود و آبناک بود یا سوزش و لهیب نار فارسی نامند و تسمیه
بدین اسم یا بسبب کثرت وقوع وی در بلاد فارس یا بنا بر اینکه اول کسیکه علاجش اخذ کرده از فارس
بوده قرشی گفته که اهل فارس آتش پرست بوده اند که آتش کده ایشان دائم التوقد بود ظاهر است
که آتش دائم التوقد قوی الحدة والاشتعال میشود و آن مرض را بباعث شدت لهیب و اشتعال
به نار فارسی موسوم ساختند کما قال القرشی انما خصت بالفارسیه لان اهل الفرس کانوا یعبدون النار
و کانت لهم نار توقد دائما و تلک یکون قویة لامحالة لدوام اشتعالها والتهابها فشبه المرض
لقوته و سمی بها لان مادتها صفرا محترقه مختلطه بالسودا و حق همین است که هر دو را یعنی
آتشک و نار فارسی را مترادف گفته شود باندک تفاوت یعنی در نار فارسی ماده صفرا زیاده است
و در آبله مائیت و در جمره ماده سوداوی زیاده است و مائیت نیست و اگر هست قلیل پس آن آبله
بی رطوبت می باشد اکثر و علاج هر دو یکی است الا در نار فارسی رعایت صفرا ملحوظ باشد و در جمره

یعنی آتشک لیحاظ سوداو تسمیه به باد فرنگ و آبله فرنگ از جهت آنکه ابتدای ظهورش از فرنگ
بوده و یا از نواح آن برای آنکه مدار اوشان بیشتر بر اغذیه غلیظه که مولد سوداویه است مانند گوشت
خوک و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم توجهی به تنظیف بدن بغسل وغیره و ارمنی دا نیز
گویند جهت آنکه اولاً از بلاد ارمن ظاهر شده سوال [۴۵] فرق در حرارت معده و حرارت قلب
چیست جواب شخصی که از هوا سرد تسکین یابد قلب او حار خواهد بود و هر کس که از آب سرد تسکین یابد
معده او گرم باید تصور نمود سوال [۴۶] صاحب اسباب علامات سبب حمی یوم گردانیده است بعض اورام
اعضاء ظاهره را مثل ورم خلف الاذن در اربیه و ابط مگر اورام اعضاء باطنه از اسباب آن نشمرده
موجب آن چیست جواب ازین جهت که سخونت اورام ظاهره مذکوره می رسد فقط بسوی قلب و
سخونت اورام باطنه قاصر نمی شود بر تسخین روح بلکه متعدی می گردد تسخین آن بسوی اخلاط و اعضاء
و نیز حمیات که تابع اورام باطنه است از حمیات عفنیه شمرده می آید و حمی یوم عاری از عفونت
است فقط فضول گرم میشوند باعث ورم اعضاء ظاهره مثل پس گوش و بغل و بن ران فافهم
سوال [۴۷] از قطع شدن رگهای پس گوش چرا بطلان نسل می گردد کما قال صاحب الاسباب
و العلامات و قطع العرق الذی خلف الاذنین فانه یبطل النسل جواب ماده توالد و تناسل منی است
و آن از دماغ نازل می شود پس از قطع شدن رگهای پس گوش نزول منی ممکن نخواهد شد چنانچه
تصریح این امر علی ماذکره افلاطون فی کتاب الکی و نیز علی ما قال ابقراط فی کتابه المنی بدینگونه است
که جمهور اطبا نزول ماده منی از دماغ می گویند و تفسیر می کنند که ماده منی که از دماغ می آید اول نازل
می شود بسوی هر دو رگهای پس گوش پس از انجا می گذرد بجانب نخاع پس از ان بسوی عرقین
طالعین منشعبین از عروق اجوف بعد از ان می آید بسوی کلیتین بعد ازان نازل می شود بسوی
عروق متصله انثیین و لهذا ان قطعهما یقطع النسل و نقل کرده است طبری صاحب معالجات
بقراطیه در رساله خود که در بیان فصد است از بقراط اینکه میفرماید بقراط در کتاب اهویه و بلدان
که هرگاه قوم صقالبه اراده کردند که مهیا کنند اولاد خود ها را برین مرتبه که لائق شوند برای اجابت و عبا
بسوی حق تعالی یا بغرض احتراز نظر مردم پس قطع کردند رگهای پس گوش اوشان پس قطع شد
رگها بسبب قطع این منقطع و گشتند بصورت عورات و گذاشتند اوشان را بعد ان ها لست

گر ازاد و رطوبه ثابت گشته بربالی است قوی بر کمی شهوت او و چرا باشد لان البرودة ممیتة القوی
والرطوبة مسترخی لها و نیز اگر زیادتی شهوتش صادق بودی بحکم کتاب ربانی مثنی و ثلث و رباع بچهار
ازواج نسبت یک کس چه طور رواج یافته بلکه برعکس آن بودی و آنکه عوام الناس بر حال
شهوتش آگاه نمی شوند سبب بدذاتی اوست که بباعث خبث باطنی از حال خود آگاه نمی کنند
سوال هضوم اربعه در چند مدت تمام می شود جواب اوقات هضم غذا در اشخاص بحسب مزاج
مختلف می باشد الا حسب قرارداد اطبا چنان مستنبط می گردد که تقدم از شش ساعت و تاخر از دوازده
ساعت نمی باشد پس تا مدت مذکوره هضوم اربعه تمام می شود سوال وصول ماده منویه از
اخراج بدن بانثیین تا چند مدت ظهور می پذیرد جواب طریق وصول ماده منویه بعد تناول غذا
معتدل بهفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بوده از جمیع اعضا براه عروقی که قاسم غذا اند بکبد
می رسد و از کبد بواسطه اجوف نازل بکلیتین و از کلیتین ایضا بواسطه شعبه اجوفی که بانثیین آمده منسج
گشته اند بانثیین رسیده نضجی مرتبه ثانی یافته منی می گردد و از انثیین با وعیه می رسد سوال اوعیه منی
بچند جماع خالی می گردد جواب اوعیه منی در سه چهار روز تا هفته بچند جماع علی التواتر تهی می گردد و
در صورت ازدیاد و افراط خون صالح بیرون می آید سوال محرک شهوت جماع چیست جواب
محرک شهوت جماع روح و ریح و دم است پس در دوا و غذا این همه سامان خواهد بود که بکیفیات
مذکوره موصوف باشد سوال علامت خاص معضوض کلب الکلب چیست جواب نشان
گزیدن سگ دیوانه آنست که همه احوال او بگردد و از خوردن و نوشیدن پرهیزد و از آب بترسد
گاه باشد که آب بیند و بلرزد و لرزه در پوست و روی پدید آید و اختلاط عقل و خشکی دهان ظاهر
گردد و تاریکی و تنهائی پسند کند و گاهی بانگ سگ نماید و از بول او حیوانی کوچک از سگ
پدید آید و بول او رقیق و گاهی سیاه بود و بر گزیدن مردم حریص گردد و هر کرا بگزد او نیز دیوانه شود و
طعام و شراب که از و بماند هر که بخورد دیوانه شود و هر گاه روی خود را در آئینه بیند نشناسد
در آئینه صورت سگ بیند و هر کرا از جراحت او خون بسیار رود کار وی سلیم بود و بعضی بعد از
یکهفته از آب بترسد و بعضی پس از شش ماه و چهل روز سوال فرق در میان گزیدگی سگ دیوانه
و غیر دیوانه چیست جواب چیزی چرب مثل نان و غیره بر جراحت او نهند که ساعتی بعد از آن

پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن بازگردد و نخورد باید دانست که سگ دیوانه نگزیده و اگر بخورد
و بمیرد معلوم کنند که سگ دیوانه گزیده سوال بقول قانونچه سیال بودن خلط چگونه یافته می‌شود
چه سیلان بدون رطوبت و مائیت ممکن نیست پس خلط یابس ازین قید خارج می‌شود جواب
مراد از سیال آنست که سهل النفوذ باشد بسوی اعماق بدن پس خارج شد ازین قید شحم و دماغ
با وجود مرطوب بودن شان و نه خارج شد بلغم جصی و زجاجی و سوداء رمادیه با وجود خشک بودن آنها
ازین جهت که قوام هریک مانع نفوذ نیست و نه مراد گرفته شده است ازین قید از رطب ازین باعث که
یافته نمی‌شود که هر شی سیال مرطوب بود چنانچه در ریگ مشاهده باید نمود سوال می‌فرماید
صاحب قانونچه در بحث خلط یستحیل الیه الغذاء اولاً برین قول اعتراض وارد می‌شود چه
استحاله اول مراد از کیلوس است جواب استحاله درین جا مراد از خلع صورت است و در کیلوس
بهمان مطاحن خورده می‌شود باقی می‌ماند پس خارج شد ازین حد کیلوس و نیز دور افتاد ازین قید
استحالهٔ ثانیه مثل رطوبت ثانیه و منی و روح سوال صاحب اسباب و علامات در مرض عاقوقا
تخصیص نمود تفسیرش بر رجال کما قال وهی اختلاج الذکر وتمدد یعرض فی اوعیة المنی او عضل
و انعاظ شدید و واگذاشت نسوان را از قید این مرض مگر شارح می‌نویسد هذه علة نادرة فی الرجال
و فی النساء اندر وهی اختلاج الذکر فی الرجال و فم الرحم فی النساء مصنف اگر از خیال ندرت
نسوان را ازین مرض خارج نموده شارح چرا تصریح کرده و ذکر نسوان آورده جواب
اگرچه این مرض در رجال هم از قبیل ندرت عارض می‌گردد مگر در اقوام نسا نهایت نادر می‌افتد
ازین جهت شارح نیز این مرض را در نسوان اندر نوشته و وجه ندرت در نسوان حکیم
شریف خان دهلوی چنین فرموده که قلیل است که عارض می‌شود ورم حار در رحم ایشان بسبب
برودت اعضای ایشان انتهی و چونکه این مرض از ورم حاره می‌گردد که تحلیل می‌پذیرد
از آن ورم ابخرهٔ حارهٔ کثیره و مستحیل می‌گردد بسوی ریاح غلیظه بسبب غلظت و کثافت عضو
پس تحلیل نمی‌شود به زودی پس موجب انعاظ می‌بود ازین جهت اختلاج ذکر عارض می‌گردد
و نادرست است که باعث بود به پریدن فم رحم سوال درباب ادخال هلیله در اجزاء معجون
حقنه صاحب تحفة المؤمنین می‌فرماید قد منعوا ادخاله فی الحقن و استدلال کرده اند مانعین بر اینکه

هلیله عمل می کند بعصر و نشف می نماید مسام را و منع می سازد مواد غلیظ را از خروج پس علا لقبض
در مسام سوداوی عند التجربه حقنه چرا هلیله داخل نمود جواب استعمال هلیله در حقنه مضر نمی
نیست ازین جهت که حقنه در مسام عمل نمی کند بلکه در اقضیه تاثیر می نماید خصوصاً وقتیکه استعمال کرده شود
با ادویه ملینه منضجه کما قال الشریف خان وهذا احسن عندی وانا ادخلنا الاهلیلج مکرراً فی الحقنة التی
61
استعملها فی الاسهال الصفراوی الکراثی الذی کان معه سدة فی الامعاء ووجع شدید فازالته سوال
کثرت هر شی باعث منفعت می شود وقلت مضرت اوست پس چگونه ترک و مسک جماع موجب ضعف اعضا
می گردد جواب مضر و منقلص می گردد عضو از مسک جماع ازین جهت که جمیع اعضا قوی و سخت
می شوند از استعمال ریاضت مخصوصه آنها و ضعیف می شوند از ترک ریاضت که مخصوص آنهاست
کما قال البقراط العمل مغلظة والعطلة مذبلة یعنی عمل در هر عضو بفعلی که مخصوص آن عضو باشد مغلظ و مقوی
است و تعطیل عمل باعث است بر ذبول و جالینوس استعمال جماع در زمان بلوغ باعث قوت
بر شهوت جماع گفته زیراکه استعمال آن در ابتدا بسبب کشادگی رگها که اینمعنی سبب فراخی ریختن خون
درین محل می گردد و نیز کلام افلاطون موید اینهمه اقوال است که فرموده است که سکون قوی موجب
ضعف قوی می گردد و ریاضت قوی مختصه آن عضو زیاده می کند صحت آن قوی را و باعث تقویت او
می گردد سوال 62 حلق شعر عانه چرا موجب هیجان شهوت مردان می شود جواب دانسته شده
است که محرک شهوت جماع روح و ریح و دم اند و چون حلق موی عانه در نوران می آرد حرارت را
و جذب می کند دم و روح را بطرف آلات تناسل و یاد می دهاند طبیعت و نفس را برای جماع
ازین جهت استردن موی زهار هیجان شهوت مردان می گردد سوال 63 معنی طبیعت چیست
جواب بقول بقراط طبیعت مدبر بدن است بلا اراده و شعور و بقول افلاطون قوت است الهیه
متوکله بر مصالح بدن — و بقول فاضل قرشی قوتی است از شان او حفظ کمالات جسمیه است
تا اینکه خارج شود از قوت بسوی فعل و حسب اقوال اطبا جمهور طبیعت مبدء اول است
برای حرکت و سکون بدنیه بالذات لیکن مآل همه اقوال واحد است سوال 64 موضوع طب چیست
جواب بدن انسان سوال 65 غایت طب چیست جواب حفظ صحت حاصله و استرداد
زایله سوال 66 تعریف طب چیست جواب طب در لغت حذق و مهارت است و در اصطلاح علمی ا

علمی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت کنند
حال الحصول و استرداد ش در حال زوال سوال تعریف مرض چیست جواب مرض
هیئت بدنیه است غیر طبیعیه که واجب می شود از ان بالذات آفتی در افعال سوال
تعریف صحت چیست جواب صحت هیئتی است که بدن انسان در مزاج و ترکیب خود
می شود با آن حیثیت که صادر شود از ان افعال سلیمه سوال روح چیست جواب
در عرف اطبا روح جسمی است لطیف که حادث می شود از ابخرهٔ اخلاط و تکون می یابد در تجویف
ایسر قلب پس بعضی از ان بکبد رسیده طبعی موسوم گشته و حصه بدماغ رسیده و نفسانی
نامیده شده و آنکه در قلب باقی ماند حیوانی گفته شد بهر کیف از سه قسم بیرون نیست سوال
جالینوس و ابو سهیل مسیحی گفته اند که روح از هوای مستنشق پیدا می شود جواب این قول
باطل است و مخالف مذهب فلاسفه چه روح قوی می گردد از تناول اغذیه و ضعیف می شود
از قلت و انعدام غذا انتهی که جالینوس و ابو سهیل مسیحی می گویند اگر چنان می بود هر آینه باقی می ماند
روح از هوای مستنشق خواه غذا داده می شد یا نه سوال سبب نوم چیست جواب
نوم حالتی است که عارض می گردد برای ذی حیات که ساکن می گردد نفس از استعمال حواس ظاهره
و حرکات ارادیه و لازم می شود آنرا رجوع روح نفسانی و منقطع شدنش از آلات بسوی مبدء
نه بالکلیه بلکه منعطف می گردد قدری از ان بسوی آلات نیز سوال سبب بیداری چیست
جواب بیداری حالتی است که عارض می شود بنابر حیوان بر وقت انصباب روح
نفسانی بسوی آلات حس و حرکت ارادیه سوال وجه حصر چهار اسنان چیست
جواب بدن خالی نیست ازانکه یا در تزاید است یا نه اول سن نمو است و ثانی تا اینکه در اثبات
و [illegible] تا نقص [illegible] اول سن وقوف است و ثانی یا اینکه تا نقص بین در ان محسوس شود یا نه اگر محسوس
شود سن شیخوخت است و الا سن کهولت سوال وجه تسمیه سن وقوف چیست جواب ازینکه
که رطوبت غریزیه در سن کافی می گردد برای حفظ حرارت غریزیه پس درین عمر حرارت باقی و واقف
می شود و بر حال خود نه زیاده می گردد و نه کم سوال وجه بر آمدن شعر لحیه در رجال و انعدام آن در
نسوان و خصیان چیست جواب انبات شعر لحیه در رجال باعث قوت حرارهٔ غریزیه و کثرت ابخره

دخانی می شود و در نسوان بسبب برد مزاج اصلی شان و در خصیان بسبب برودت عارضی بوجه
انعدام قبلین تولد شعر لحیه امکان ندارد سوال چه وجه می فرمایند اساتذه این فن که ستردن موی سر
در هر چهل روز یکمرتبه باید کما قالوا یعنی ان لا یحلق الا فی کل اربعین یوما مرة واحدة جواب از جهت
از مرور جدید بر سری گریزد دماغ و مورث می شود ظلمت نظر را و سهو می آرد سوال چه تصریح کرده اند در کیفیت
خلقت عین جواب بعض الاطبا می فرمایند یعنی ان یکون عین الشخص ثمن شبر من اشباره یعنی
سزاوار است که چشم انسان بقدر حصه هشتمی شبر باشد از اشبار صاحبش پس چشمهای هر کس که اعظم و اوسع
از مقدار معینه مذکوره بود استدلال کرده می آید براینکه آن شخص کسلان و بلید خواهد بود و چشم هر کس که کوچک
از مقدار مسطور بود و باندرون غایر آن کس خبیث و مکار و بدباطن خواهد بود و هر کس که چشمش ظاهر بود
جاهل و قبیح باشد و چشم هر آدمی که سواد عینش بشدت سیاه بود خلیق و سلیم و نیک خواهد بود و دوست
خواهد داشت خیر و صلاح را و شخصیکه چشمش بشدت سرخ باشد صفتش غضب بود و هر عین که
مائل بزردی باشد استدلال کرده می آید براینکه صاحبش سفاک و بدشریر و قتال خواهد بود و هر که
چشمش بطی الحرکت بود صاحب آن ذو فکر خواهد شد و نیز صفتش [illegible] با سرعت ملتفت دلیل بر مکر و فریب
است و چشم هر کس که سبز مائل بزردی مثل فیروزه بود و در درون آن نقطه های سرخ مثل خون نمایان
باشد استدلال کرده می شود براینکه صاحبش شریرترین مردم خواهد بود خصوصا هر که قامتش طویل و
دندانش کج بود و بهترین چشمها چشم شهلا است یعنی اگر شهلت شدید الزرقی بود و نه ظاهر
شود بران زردی یا سرخی استدلال کرده می آید بر شدت فطانت و لطافت طبع بلکه ذکائی شدید الذکا نتیجه
سوال کیفیت خلقت اذن چیست جواب گوش انسان لائق است که ثلث شبر بود از اشبار
صاحبش پس گوش هر کس که ازین مقدار اطول بود آن کس طویل العمر خواهد بود و هر که گوشش او
از مقدار معینه مذکوره کوچک باشد پس آن شخص جبان خواهد شد و فاجر بدامور و قانع بر قلیل از معیشت دنیا
خواهد بود سوال موجب استماع اصوات چیست جواب هوا که حامل اصوات است هرگاه برسد
بمنتهای صماخ که مسمی است بجوبه و به عصب مفروش و تا انتهای صماخ و حوالی آن لفافه عصبیه
در حرکت می آرد هوای را که قائم است در جوبه و آن تموج می نماید پس منتقل می گردد و عصب حاصل
می شود سماعت سوال فرق در علامت صفراوی و تشنگی بلغم شود چیست جواب [illegible]

کردن آب سرد ساکن نشود و اگر عطش مصابرت نموده شود و جرعه جرعه آب نوشیده آید سکون پذیر
آید و بدستور اگر بادیان با آب سرد سائیده بنوشانند بخلاف عطش صفراوی که بجز تبرید تسکین نیابد
سوال ۸۱ وجه تسمیه معاء اثنا عشری چیست جواب وجه اینکه طولش دوازده انگشت است
از دست صاحبش سوال ۸۲ وجه تسمیه معاء اعور چیست جواب هرچه از فضله غذا بر روده مذکور وارد
می شود واقف و ساکن نمی گردد بل زود از آن خارج شود لهذا باعور موسوم شد سوال ۸۳ در
قانون مرقوم است که نبض نشاری سریع و متواتر مختلف الاجزا است در عظم و انبساط و در لین و
صلابت مگر مولف قانونچه علی الاطلاق اثرا اصلب گفته پس تطبیق چگونه بود جواب لاریب که جزو
ازرق درین نبض سوا از صلابت نیست غایت آنکه در علما اختلاف است که بعض اجزا صلب می شود و بعض
اصلب و مراد از لین که شیخ الرئیس و توابعین او می فرمایند در نبض نشاری حقیقی متصور نیست بلکه
مراد از آن لین نسبتی بود سوال ۸۴ وجه تسمیه بول به قاروره و تفسره و دلیل چیست جواب
قاروره شیشه را گویند که در وی بول انداخته بر طبیب عرض کنند و تفسره بوجه اینکه آن تفسیر
احوال مریض می نماید و دلیل ازین جهت نامیدندش که آن ظاهر و روشن می نماید برای طبیب
از کیفیت مریض و اطلاق این الفاظ به بول از قبیل تسمیه حال باسم محل است سوال ۸۵ بعد غذا
سکون باید یا حرکت جواب بعد غذا سکون لازم است کما قال الشیخ و اما الغذاء فیجب ان یلی
سقده الیه و السکون وجهش اینکه بهضم طعام بواسطه اجتماع حرارت می شود در بدن و آن از سکون حاصل
می گردد و حرکت مانع اجتماع حرارت است سوال ۸۶ شرب آب با بین طعام باید یا بعد طعام
جواب شرب آب بر وقت عطش صادق جائز است در میان غذا باشد یا بعد غذا کما قال الشیخ
و اسقا الماء فوقته العطش سواء کان علی الطعام او بعده سوال ۸۷ آب غذا می دهد یا نه جواب آب غذا
نمی دهد بل بدرقه طعام است که رقیق می نماید آنرا تا که سهل شود نفوذ او در مجاری ضیقه که در آن ایصال
طعام ممکن نیست با غذا و نیز اکثر طعام در اکثر غالب می شود بر آن اجزاء ارضیه و بدین جهت احتیاج
می شود در اکل نیز اکثر بسوی شرب آب بجهت غلبه مائیت بر فوائد دوم اینکه متوجه می شود حرارت غریزی
نزدیک تناول اغذیه بسوی باطن پس اگر نرسد آب هر آئینه محترق گردد غذا و زمیده چنانکه محترق می شود
هر چیز که در دیگ پخته شود بدون آب سوم آنکه آب تسکین می دهد سوزش و حدت حرارت را

ونگاه می دارد بحال خودش چهارم اینکه آب تر می سازد اعضا را پس انسان محتاج می شود هر آینه
بسوی آب برای حفظ صحت و بقای حیات بدلیل قوله تعالی کل شیء حی من الماء پس با وجود این چنین
احتیاج آب غذا نمی دهد تنها مگر در حالت ترکیب چنانچه صاحب موجز می فرماید الماء لا یغذو البتة
انما یستعمل لترقیق الغذاء وطبخه وبدرقته لتنفیذه فی المجاری الضیقة سوال [۸۸] وجه تسمیه دوی و طنین
و فرق بینهما چیست جواب دوی در لغت آواز زنبور را می گویند و طنین آواز مگس و نیز آواز طشت
است و در عرف اطبا صوتی است که می شنود انسان در باطن و نه از خارج و فرق در هر دو آنست
که صوت دوی الین و اعظم می شود و آواز طنین تیز و باریک می نماید مگر اطبا بمعنی واحد استعمال
می کنند سوال [۸۹] دندان درد می پذیرد یا نه جواب متقدمین موافق اند که دندان درد نمی پذیرد
بوجه آنکه حس ندارد اما عصب متصله که در اصول دندان است درد می پذیرد کما قالوا ینبغی ان نعلم
ان الاسنان فی نفسها لا یوجد لها وجع مگر جالینوس مخالفت دارد و می گوید بل لها حس و یختلج کما [illegible]
الشقفة و یتخدر کالاعضاء الحساسة و اختیار کرده است این قول را اثبات این قرد و قال هذا
دلیل شافع لکن اساتذه بالاتفاق اند که دندان هرگز درد قبول نمی کند چنانکه ملا نفیس بالاجمال که [illegible]
ترجمه اش اینکه دندان از جمله استخوان است و استخوان حس ندارد چه وقتیکه می شکنند جزوی از
اجزای وی درد نمی کند و درد که عارض می شود بوجه عصب اصول دندان است یا بسبب ورم
عمور الم می گردد پس آنرا خیال کرده می آید که خاص دندان الم پذیرست سوال [۹۰] دندان
هرگاه ثابت شد که حس ندارد پس قبول فضول چگونه می کند چه می بینیم که اکثر اسنان بسبب عدم پرداخت
سبز و زرد و نیلگون بالوان مختلف متغیر و متلون می شود جواب خضرت و صفرت و سواد لون
اسنان بسبب قبول کردن فضول وارده نمی گردد بلکه فاسد می شود غذای دندان بوجه رداءت
مزاج آنها و بهمین جهت دقیق می شود جرم آنها لیکن درین امر هم بحثی است طولانی هر چه اختلاف است
کرده اند اطبا و ایراد نموده است ملا نفیس در شرح اسباب و علامات اقوال و جوابات هر یک
بشرح و بسط تمام و بحث سرسام اما این رساله گنجایش نداشت لاجرم بر خلاصه جواب اکتفا
رفت سوال [۹۱] بصارت از کدام جزو منجمله اجزای عین تعلق دارد جواب ابصار متعلق است
از رطوبت جلیدیه چه هرگاه آب حائل می شود ما بین جلیدیه و محسوسات باطل می گردد بصارت و وقتیکه

زائل کرده می شود و آب مذکور از قدح مذکور عود می کند بصارت پس بهمین جهت رطوبت جلیدیه اشرف
اجزاء عین است که مخلوق شده است در وسط عین و باقی اجزاء چشم مثل خوادم اند و مزاجش بارد یابس
است و غذا می یابد از رطوبت زجاجیه و تسمیه آن بجلیدیه بوجه صفائی و براقیت است و نیز بسبب جمود
چنانکه جلیدیه منجمد می گردد و این رطوبت بعد طبقه عنکبوتیه است که در هر وسط واقع شده از طبقه مذکور و
رطوبت زجاجیه سوال ۹۲ سبب برآواز انسان و حیوان کدام عضو است جواب قصبه ریه آلهٔ اصوات
است بهمین جهت از غضاریف کثیره مخلوق گشته است چه اگر از استخوان آفریده می شد آواز سخت و
کریه می بر آورد و اگر از اعضاء لینه پیدا می شد صوت خیلی باریک و نرم صادر می گشت و غضروف
چونکه متوسط در صلابت و لینت است لهذا غضاریف کثیره واسطه ترکیب قصبه ریه گشته سوال ۹۳
امعا از اعصاب مضاعف چرا مخلوق شد جواب امعا دو طبقتین مخلوق گشته برای استحکام تا اگر آفتی
بیک طبقه برسد طبقه ثانی قائم مقامش گردد سوال ۹۴ اکثری از امعا معوج چرا مخلوق گشته جواب
معوج الوضع بودن اکثر امعا عاری از مفاد نیست چه در ان طول مکث ثقل طعام می شود تا اخذ
می کند جگر منجمله آن چیزی را که صلاحیت تغذیه می دارد و الا احتیاج می شد که می خورد انسان
غذا را یا چند مرتبه متواتر و محتاج می بود هر ساعت بسوی براز سوال ۹۵ موجب خلقت دو دو عدد
کلیتین چیست کلیه واحد چرا مخلوق نشد جواب منفعت کلیتین اینست که آن هر دو جذب می کنند
مائیت را از جگر و جدا می سازند آنرا از خون پس چونکه فضول مائیت کثیر می شود لامحاله ضرور افتاد
که دو عدد مخلوق شوند و اگر یکی کلان آفریده می شد هر آینه مزاحمت و بدهیئتی رو می نمود سوال ۹۶
سبب تعظم خصیتین چیست جواب جمهور اطبا بجز قرشی تصریح مادهٔ موجبه نکرده اند چنانچه
می گوید صاحب اسباب و علامات قد یعرض للخصیتین بان تعظما لا علی سبیل الورم بل علی
سبیل السمن پس پیدا نمی شود منی کما ینبغی بجهت آنکه پریشان می ماند حرارت غریزیه بسبب عظم مکان
و صاحب این علت عاجز می گردد از مشی نزدیک زیادتی بزرگی آنها و باز می ماند از اکثر حرکات
چنانچه حکایت می کند مسیحی که شخصی بود در شهر دمشق که بزرگ شده بودند هر دو خصیتین او حتی که
کیسه های هر دو انثیین بقدر یک سبوچه کلان شده بودند پس متعذر بود از حرکت کردن
و بجز اب رفتن تا اینکه اختیار کرد موت و رسید بسوی بیمارستان نوری و طلب نمود معالجه خود

در بعضی صورت واجب است که معرفت تفرق بینهما حاصل نمایند تا در مغالطه نیفتند انتهی
و ملا نفیس می فرماید که اکثر اطبا که درین مرض مغالطه می خورند و مستغنی هستند از معرفت
امراض و اسباب و علامات خصوص از تفرقه بین الثلث بهاق پس آنها تحت
دعاء جالینوس هستند حیث قال کثر الله بهم عدد المقابر یعنی خداوندا
بکثرت کناد عددهای مقابر این چنین اطبا سوال ۹۸ سبب حدوث لرزه بدون تپ چیست
جواب اینهم مرضی است که گاهی ناقض عارض می گردد باد واریح غیر متعفن و سببش بلغم زجاجی است
که منتشر می شود در بدن بلا عفونت و متحرک می گردد با دوار و می ریزد بر عضلات پس ایذا می رساند آنرا بسبب
برودت الا آنکه می رسد بسوی حمی بسبب خالی بودنش از عفونت سوال ۹۹ فرق در برص عسر البرء و برص سهل البرء
و بهق ابیض چیست جواب رنگ برص عسر البرء شفاف و املس و براق مثل صدف می شود و بسبب کثرت
مائیت در عضو سفیدی او خالص می گردد در لحم و جلد و عظم و شعر که روئیده می شوند آنهم سفید می نمایند
بجهت انعدام حرارت از استقرار بلغم در قعر عضو و جلد عضوش پست تر و ازل از سائر اعضا می شود
و مترهل می گردد و عضوش هرگاه غمز کرده آید از دست بسبب رخاوت و سخافت لحم او و نیز اگر سوزن
خلیده شود خون نخواهد داد جلد او بلکه رطوبت مائی سفید خواهد برآمد و ایضا اگر دلک کرده شود سرخ
نخواهد شد زیرا که خون تحت جلد نیست که منجذب گردد بسوی ظاهر بشره از حرارت دلک پس برص
این قسم البته ممتنع البرء است زیرا که فضل بلغمی هرگاه جزو عضو گردیده ممکن نیست که مستفرغ شود از مسهل و قی
اما برص سهل البرء هرگاه بمالند جلد او سرخ گردد و با خشونت قلیل می شود و شعر شدید البیاض
روئیده نمی شوند و نیز وقتیکه اخذ کرده شود جلد عضوش از ابهام و سبابه و جدا کرده شود از لحم و خلیده شود
سوزن خارج می گردد خون او بسبب ضعف علت و عدم استیلای آن و علامت بهق ابیض اینست که سفیدی او
شدید البیاض نمی شود بلکه قریب بلون جلد می نماید و نیز غایص نمی شود در جلد و نه املس می گردد سطح او
بسبب قلت رطوبت لزجه و علی الاکثر مستدیر الشکل می شود و نیز رنگ شعر جلدش سیاه و یا اشقر
می نماید بحسب ضعف و اشتداد علت و ایضا هرگاه سوزن خلیده شود خون خالص از جلد بیرون
می آید سوال ۱۰۰ حمیات مرکبه چند قسم مرقوم است جواب تفصیل حمیات مرکبه لا تعد است مگر بقدر که
حکیم محسن محیط الضباط آورده است پانصد و شصت قسم است بنا بر افاده شائقین می نویسیم

وترکیبش یا ثنائی است و آن شش قسم است دمویان صفراویان بلغمیان سوداویان دمویه
مع صفراویه دمویه مع بلغمیه دمویه مع سوداویه صفراویه مع بلغمیه صفراویه مع سوداویه بلغمیه مع سوداویه
و هر واحد ازان یا داخل عروق است یا خارج عروق یا احدی ازان داخل عروق و دیگری خارج
عروق پس می رسد تعدادش از ضرب ده در چهار تا چهل قسم و ترکیبش یا ثلاثی است و آن بیست قسم
است دمویات ثلث صفراویات ثلث بلغمیات ثلث سوداویات ثلث دمویان مع صفراویه
دمویان مع بلغمیه دمویان مع سوداویه صفراویان مع دمویه صفراویان مع بلغمیه صفراویان مع سوداویه
بلغمیان مع دمویه بلغمیان مع صفراویه بلغمیان مع سوداویه سوداویان مع دمویه سوداویان مع صفراویه سوداویان
مع بلغمیه دمویه مع صفراویه و بلغمیه دمویه مع صفراویه و سوداویه دمویه مع بلغمیه و سوداویه صفراویه مع بلغمیه و سوداویه و هر واحد
ازان یا اینکه اجزای ثلثه آن داخل عروق است یا خارج عروق یا احدی داخلا و آخران
خارجان و یا بالعکس پس می رسد تا یکصد و بیست قسم و ترکیبش یا رباعی است و آن سی و پنج اند
ده ازان دمویه اند یعنی اربع از دمویات ثلث من الدمویات مع صفراویه ثلث من الدمویات
مع بلغمیه ثلث من الدمویات مع سوداویه دمویان مع صفراویان دمویان مع بلغمیان
دمویان مع سوداویان دمویان مع صفراویه و بلغمیه دمویان مع صفراویه و سوداویه
دمویان مع سوداویه و بلغمیه و نه ازان صفراویه و هشت در بلغمیه و هفت در سوداویه
و واحد در ترکیب اربعه و هریک ازان یا اینکه اجزاء اربع آن داخل عروق است یا خارج عروق
یا بالعکس یا اثنان داخلین و اخران خارجین پس برای هریک از اقسام هشتده نوع باشد
پس هرگاه ضرب دهیم در خمس و ثلثین می رسد اعداد حمی مرکبه پنجصد و شصت قسم منجمله آن دو صد و
قسم از تکرار شصت و هشت قسم از دمویه و شصت و یک از صفراویه و پنجاه و چهار از بلغمیه و
چهل و هفت از سوداویه و باقی می ماند سه صد و سی قسم و علی هذا القیاس خماسی و ما فوق او مگر
اکثری از حمیات مرکبه که واقع می شوند یا از صفرا می شوند یا از بلغم چرا که خون را اکثر نگاه می دارد
طبیعت از عفونت حتی الوسع و سودا قلیل الوجود است بعید می ماند از عفونت اما بلغم و صفرا متعفن
می شوند بسهولت بسبب رطوبت و حرارت و اکثر جمع می مانند در جسم پس اکثر کسانی که در جسم شان
صفرا کثیر می شود و هرگاه ترک کرده اند ریاضات سفتاده کثیر می گردد در بدن شان بلغم و مجتمع می شود

با صفرا یا اکثر کسانی که در جسد آنها زیادتی بلغم بود و تقلیل استعمال ریاضت کنند و تدابیر مسخنه بعمل آرند
بسیار می شود و در بدن شان صفرا با بلغم پس بهمین جهت مخصوص شد حمی مرکبه از بلغم و صفرا از سائر
مرکبات باسم خاص و آن شطر الغب است که مرکب است از حمی بلغمی و صفراوی و چونکه اکثر
مرکبات دوره می کنند شبیه بدوره مفرده ازین جهت سزاوار نیست که اعتماد نماید طبیب در تعریف
حمیات با دوار بلکه لازم است که استدلال کند بر اعراض لازمه مخصوصه پس گاهی می آید حمی از ترکیب
غبیتین دائرتین هر روز و این دور حمی بلغمیه است پس هرگاه معالجه نماید طبیب در اشتباه حمی بلغمی
بتدابیر بلغمیه هر آئینه هلاک شود مریض لامحاله سوال ۱۰۱ در امراض دمویه تلیین طبیعت بعد فصد چرا
واجب می شود حالانکه فصد استفراغ کلی است جواب برای اخراج اخلاط دیگر و ماده باقی
تنقیه از ملینات واجب می شود خصوص در صداع دموی بعد فصد فی الحال تلیین طبیعت لازم است
تا جذب نماید خون از اعالی بسوی اسافل بضرورت خلاء عوض اخلاط خارجه سوال ۱۰۲ صاحب اسباب و
علامات در علامات صداع ریحی می فرماید و علامته التمدد والضربان در لفظ ضربان اعتراض
وارد می شود چرا که ضربان از ریاح عارض نمی گردد خاصه از ریاح غلیظه کما قال ابن سرافیون
فی الصداع ان کان مع الوجع تمدد بلا ثقل والضربان فالعلة هی الریح و قال الرازی فیه
ان کان العلیل یحس تمدد الراس من غیر ان یکون معه ثقل او ضربان یبین ان العلة من الریح
جواب لازم می شود در صداع ریحی شدت ضربان اصداغ بسبب ابخره غلیظه و تنقیه روح
از ان پس متحرک می شود شرائین اصداغ و محسوس می گردد ضربان شدید کما قال الرازی
فی الفاخر و یلزمه شدة ضربان الاصداغ سوال ۱۰۳ در سکر و خدر چه فرق است جواب در خدر
نقصان قوای حساسه می شود مع کسل و سکون بخلاف سکر که آن بطلان قوای حساسه است مع اضطراب و تقویت حرکات
سوال ۱۰۴ فرق در جمود و سرسام دموی چیست جواب در سرسام حار عقل زائل می شود و حمی مطبقه لازم می گردد و جمود
بدون حمی می شود و زوال عقل نمی گردد سوال ۱۰۵ در دوار و صرع چه فرق است جواب سقوط در صرع اضطراری است
و در دوار اختیاری سوال ۱۰۶ در سبات سهری و شخیر غشی چه تفاوت است جواب لون بدن در سبات سهری آن جهان
متغیر می شود و چنانچه در شخیر غشی و نمی شود و در سبات سهری انفتاح عینین و لازم می گردد و تپ حاد
سوال ۱۰۷ فرق در قرانیطس و سبات چیست جواب در سبات غلبه هذیان می شود

سوال^۸ فرق در اختناق الرحم و سبات چیست جواب در اختناق الرحم لون وجه تغیر
نمی پذیرد و بر کلام متکلم اطلاع نمی یابد یاد دارد که در اختناق است سوال^۹ براز اخضر دلیل انطفای حرارت
غریزی مقرر کرده اند نه بول اخضر را سببش چیست جواب صبغ در براز بسبب قوی حاصل
نمی شود و بخلاف بول که بنا بر شفافیت بادنی صابغ متلون می گردد پس قیاس بول بر براز
درین امر لازم نباشد سوال^۱۰ فرق در جمود و سبات چیست جواب در سبات انغماض
چشم عارض می گردد و در جمود انفتاح عین لاکن این فرق اکثری است نه کلی و دیگر اینکه
استغراق نوم ثقیل در سبات بتدریج می شود و جمود دفعةً عارض می گردد و دیگر فرق اینکه
سبات تا مدت ممتد می ماند و جمود منقضی می گردد در مدت اقل و اینکه در سبات نبض لین
می شود و در جمود صلب سوال^۱۱ فرق در ایلیپسیا که نوعی از صرع است و در سکته چیست
جواب خروج زبد در ایلیپسیا لازم و جمیع عوارض درین مرض بشدت و در سکته باشتداد

سوال^۱۲ سبب امتناع جماع بهیمی که نسا بالای رجل بود چیست کما قال القرشی فی الموجز
وانه دار اشکال الجماع ان تعلو المرأة الرجل و هو مستلق جواب بسبب دشواری
خروج منی است لیکن اوقات باقی می ماند در حشفه بقیه منی پس متعفن می گردد بلکه اکثر اوقات
سیلان می کند رطوبت از فرج بسوی ذکر سوال^۱۳ موجب انقلاب مسهل لقی چیست
جواب سبب انقلاب مسهل لقی یا ضعف معده است یا بسبب بودن مستفرغ [illegible]
یا بوجه بوست ثقل یا بجهت کراهیت دوا سوال^۱۴ سبب انقلاب فی الطریق اسهال چگونه است
جواب سببش یا شدة جوع است یا بسبب بودن معی صاحب قرب یا غیر معتاد بقی
سوال^۱۵ تشنج یابس چرا بریت نمی پذیرد جواب هرگاه تحلیل شد رطوبات اصلیه که متقرر است
در جوهر اعضا اعاده آن ممکن نمی تواند شد و الا اگر چنین بودی طریق در دفع تشنج خشک ممکن شدی
بل بعیل موت مسدود گشتی و وجهش اینکه این رطوبات اصلیه عبارت است از رطوبتی که
نضج می یابد در اوعیه غذا اولاً پس در اوعیه منی پس در اوعیه رحم تا اینکه جزو بدن گردد از جنین
رطوبات که متولد می شود از غذا در بدن بعد ولادت نه نضج می یابد مگر در اوعیه غذا پس حسابش
نمی یابد از بودن بدل ما یتحلل از رطوبات اصلیه نه اینکه قائم مقامش گردد چنانچه قائم

نمی گردد آب بجای روغن در چراغ **سوال** [۱۱۶] مزاج جانب سلیم مفلوج چرا گرمی می پذیرد
کما قال جالینوس وقد یحمی مزاج الجانب السلیم وایضاً قال الشیخ قد یعرض للشق السلیم
ان یکون مشتعلاً کانه فی نار والآخر المفلوج کانه فی ثلج **جواب** هرگاه مستولی می گردد حرارت
قلب و کبد بر دماغ گرم می شود مزاج سلیم مفلوج وایضاً ممتنع شود روح نفسانی از نفوذ
در شق مفلوج بسبب انسداد طریق خود مندفع می گردد بسوی جانب سلیم وجه دوم اینکه
شق مفلوج هرگاه ضعیف شود از جذب دم جاری می گردد دم بسوی شق سلیم و تابع
می شود او را روح وجه سوم آنکه هرگاه معالجه کرده شود از ادویه سخنه تا مدت ممتد
در شق مفلوج پس بالضرورت مؤثر می گردد حدت او بسوی شق سلیم **سوال** [۱۱۷] تا صور عین چرا
عسر الاندمال است **جواب** بوجه اینکه این عضو رطب رقیق الجوهر است و سخیف پس رطب
می ماند قرحه دائماً و مرتهل می باشد همیشه لهذا روئیده نمی گردد گوشت آن عضو وان رطوبت
دائم متحرک می ماند وایضاً ممکن نمی تواند شد استعمال ادویه حاده کاویه بسبب خوف اذیت عین
و گمان زیادتی حجم ورم ازین جهت عسر الاندمال است **سوال** [۱۱۸] در علت ازدیاد رطوبت بیضیه
چرا دیده می شود از بعید اکثری از مرئیات اقرب **جواب** وجهش اینکه روح بسبب کثرت
رطوبت بیضیه غلیظ می شود و متکاثف و کم می گردد اشراق و شفافی او پس هرگاه متحرک شود بسوی
مکان بعید لطیف می گردد غلظ او و معتدل می شود قوامش پس دیده می شود اشیا با استقصا
سوال [۱۱۹] صاحب اسباب و علامات در علامات ورم حار کلیه چرا حدوث قشعریره قبل از انفجار
بیان فرموده حالانکه اقشعرار از انفجار ورم و مرور مده بر اعضای حساسه حادث می شود **جواب**
چنانچه اکه اقشعرار از ابخره حاره متعفنه منفصله از ماده ورم حادث می گردد که مرور می کند بر اعضای
حساسه **سوال** [۱۲۰] وجه تسمیه مره صفرا چیست **جواب** بسبب بودن طعم مره صفرا مر یعنی تلخ
و نیز بجهت موصوفیش که مراره است **سوال** [۱۲۱] مراد انحصار تولد صفرای کراثیه در معده چیست
کما قال صاحب القانونچه و تولدها انما یکون فی المعدة **جواب** وجه حصر تولد صفرای کراثی در
معده باعتبار اکثریت است چرا که بعض این صفرا در کبد هم تولد می یابد کما قال الشیخ تولدها
اکثر ما یکون فی المعدة **سوال** [۱۲۲] باعتبار طعم چرا بلغم تفه شمرده می شود زیرا که معنی تفه بی مزه است

که هیچ طعم ندارد جواب بلغم تفه مراد از عدم طعم نیست بل مرادش اینکه طعم آن زائد از
کیفیاتی نیست که حاصل می شود در تند و قابض بلکه طعم آن مثل طعم آب است که بیشتر تری گردد
بآن عصب لسانی پس بهمین جهت ستوده شد وهو الذی لا طعم له و تغلب علیه الجوهر المائی
سوال[۱۲۳] وجه انحصار بر قوای ثلثه چیست جواب فعل قوت یا بشعور است یا بدون شعور
اگر با شعور است آنرا قوة نفسانیه گویند و اگر بی شعور است مخصوص بحیوان آنرا قوة حیوانیه
نامند و اگر اختصاص بحیوان نیست آنرا قوة طبعی خوانند سوال[۱۲۴] سبب عطسه چیست
جواب عطاس حادث می شود عند شوق طبیعت بر دفع ریح ناقحه غلیظه عن الرأس
و ماده این ریح رطوبت است پس هرگاه گرم شود دماغ و تحلیل یابد رطوبت و مستحیل شود
بسوی ریح معین می گردد بر دفع این ریح کما قال بقراط فی فصول العطاس یکون من الرأس
اذا سخن الدماغ و رطب الموضع الخالی فی الرأس فانحدر الهواء الذی فیه فسمع له
صوت لان نفوذه وخروجه یکون فی موضع ضیق سوال[۱۲۵] لحم که متولد می شود از خون
چگونه انعقاد می پذیرد از حرارت چه حرارت مفرق است و برودت قابض و مکثف
جواب حرارت تحلیل می کند رطوبت خون را پس باقی می ماند اجزای ارضیه و حاصل
می گردد استمساک سوال[۱۲۶] وجه تنقیه بدن از فضول بسبب حدوث شعر سائر طبیعت چیست
جواب ماده شعر ابخره دخانیه است که محتبس می ماند در مسامات تا وقتی پس منعقد می شود
بجهت برد جلد و می گردد شعر و خارج می شود از اجسام یا بدباغ قوت دافعه و حصول ابخره
دخانیه اخری که می رساند آنرا طبیعت پس طویل می گردد شعر خاصه در ان موضع که می رسد
مدد بر ماده و لهذا بجهت خروج شعر تنقیه می یابد بدن از فضول سوال[۱۲۷] فرق در نبض سریع
و متواتر چیست جواب نبض متواتر ماخوذ است از زمان سکون و سریع ماخوذ است
از زمان حرکت و فرق دوم اینکه متواتر مدرک می شود بحرکتین و سریع مدرک می گردد بحرکت
واحد سوال[۱۲۸] رئیس الاطبا فخر الحکما بقراط در فصول خود می فرماید شرب الشراب
یشفی الجوع یعنی نوشیدن شراب فائده می کند گرسنگی را این قول بالعکس است
چه شراب مضرت می رساند در حالت گرسنگی بجهت تسخین جواب مراد در اینجا جوع کلبی است

و آن اکثر از خلط حامض پیدا می شود یا آزبرد کثیف و شراب بسبب تلطیف و تسخین و
و عطریت خود شفا می بخشد این مرض را سوال [۱۲۹] فرق در میان رسوب بول که
می آید از آلات بول و در میان مده که می رسد از اعضا ملحوق او چیست جواب جریان مده
که می آید از آلات بول دائم بود تا مدت مدید و جریان مده که می رسد از اعضای ما فوق او
دائم نباشد بلکه تا یکدو روز باز آید از ان می ماند سوال [۱۳۰] رسوب رمادی بول که دلالت می کند
بر بلغم یا مده فرق بینهما چیست جواب فرق اینست که رسوب رمادی بول که از بلغم بود نتن نبود
و نه کدورت و مائل شود بسوی بیاض بخلاف ثانی سوال [۱۳۱] از حدوث زحیر چرا اسقاط حمل می شود
جواب درین مرض طلب می کند صاحبش قیام متواتر و منفصل می شود رحم بسبب مجاورت
معاء مستقیم و ایذا می یابد بسبب حرکت قوی معاء مذکور و متحرک می گردد رحم هم پس اسقاط می کند
سوال [۱۳۲] صاحب اسباب و علامات در بیان اسباب مرض بطلان ذوق می فرماید و سببه
حصول الفضول فی الاعصاب اللینة التی تجیء بالحس المنبسطة علی اللسان و سطح الفم درین کلام بحث
است زیرا که عصب که می آید بسوی لسان عصب واحد است پس لفظ جمع چرا آورده جواب
چونکه جمیع اجزا باعتبار شظایا جزئی است از اعصاب بسبب بودنش عضو بسیط که مشارک است
در اسم و حد از ین جهت لفظ جمع آورده شد سوال [۱۳۳] فرق در خناق کلبی و ذبحه چیست جواب
در خناق کلبی راس مرتفع کردن نمی تواند و بر انفتاح حنین قدرت نمی گردد اصلا و در ذبحه مقدرت
بر بلع طعام نمی گردد اگر کوشش هم بسوی از درا و کرده آید تا هم اندرون حلق فرو نرود بلکه اکثر خروج
می کند بسوی منخرین و درین مرض کلام کردن هم دشوار بود سوال [۱۳۴] فرق ما بین شحم کلی
و سم اعضای دیگر چیست جواب ذوبان شحم کلی بکثرت می شود بسبب زیادتی شحم او و خارج
می گردد و قطعه بوجه قرب او از احلیل دریافته می شود شحم متمیز از مائیت و و سم اعضاء آخر قلیل می شود
و خروج می کند شبیه دهنی در مائیت مختلط می باشد سوال [۱۳۵] در منی زن اختلاف است
بعضی بر آنند که منی زن نمی باشد رطوبتی که هست از ان فرج است پس قول معتبر چیست
جواب کسانی که انکار وجود منی زن می کنند دلیلی قائم نکرده اند و علاوه ازین قول بعض بمقابل
جمهور معتبر نمی دارد چه همه اتفاق اند که مثل مردان زنان نیز منی دارند و حدیث نبوی بر وجود

انس بن مالک که در صحیح مسلم آورده مستند عن انس عن ام سلمة حدیث انها سالت النبی صلعم عن المرأة تری فی منامها ما یری الرجل فقال اذا رایت ذالک فاغتسلی پس وجوب غسل جهت خروج منی است و همچنین منقول است از ثوبان که گفت یکی از دانشمندان یهود نزد حضرت خواجه عالم خلاصه وجود بنی آدم آمد و زبان سوال بکشود و گفت سبب چیست که فرزند گاهی نرینه می شود و گاهی ماده آن حضرت مجیب شدند ماء الرجل ابیض و ماء المرأة اصفر فاذا اجتمعا فغلب منی الرجل منی المرأة اذکرا باذن الله تعالی و نیز اطبای اساتذه می فرمایند که منی مرد سفید است و غلیظ بمنزلهٔ الفحه و منی زن زرد است و تنک بمنزلهٔ شیر بالجمله بخوبی متحقق گشته که در نسوان هم منی حقیقی می شود نه رطوبت محض **سوال** ۱۳۶ سبب موت فجأة چیست **جواب** اسباب موت بهر گاه وارد می گردد بر قلب اگر قاهره بود بدین نمط که باطل شود و بان مدافعت از ان خفقان حادث می گردد و اگر سوذی قاهر بود و قوت او حتی که باطل شود مدافعت آن پس اگر باطل گردد بان حیات از ان موت فجأة یعنی ناگهانی عارض می شود و اگر باطل نشود حیات از ان غشی می آید **سوال** ۱۳۷ وقت نوبت غشی رش ماء بارد علی الوجه چرا نافع می شود و خصوصیت با وجه چیست **جواب** اذیت می رساند آب سرد بسبب سردی خود پس آگاه می شود طبیعت بنحوی که از ان روح و دم و حرارت غریزیه بسوی خارج و بهوش می آید مریض و خصوصیت رش با وجه برای اینکه حواس در وجه اکثر است چه آن اقرب است از دماغ پس می گردد احساس آن بالا دایت اکثر از باقی اعضا **سوال** ۱۳۸ فرق در ذرب و هیضه چیست **جواب** در اسهال هیضه اکثر قی همراه می شود و نیز هیضه مرض حاد است و سریع الانقضا و ذرب مرض مزمن است و متطاول **سوال** ۱۳۹ فرق در اختلاف و خلفه چیست **جواب** در اختلاف اسهال الادوار می شود و در خلفه اسهال بالالوان **سوال** ۱۴۰ صاحب قانونچه در استسقاء لحمی چرا اجازت بفصد می دهد کما قال و انواعه ثلثة الطبلی و الزقی و اللحمی و علاجه فی اول الامراض اللنوعین الاولین فالقی و اما للنوع الثالث فالفصد و اما بعد الاستحکام فاسهال الطبیعة و حال آنکه شیخ الرئیس ممانعت کلی می فرماید بجب ان یجتنب صاحب کل الاستسقاء عن الفصد الا لکن **جواب** استسقاء لحمی اگر بسبب احتباس دم عارض بوده باشد البته احتیاج فصد خواهد بود و رنه حتی الامکان اجتناب فصد

شود و چنانچه صاحب مختاری فرماید ان کان السبب فی هذه العلة احتباس دم الطمث او غیره

حروف لقصد و التفرسته من المنه دار الکافی فی اخراجه فان الطفل ینتفع به و ینتقص حرارته

و نیز شیخ الرئیس هم بعد لفظ ان الحکمة می فرماید الا الذین لهم استسقاء من احتباس الدم
سوال [۱۴۱] مرض و تخم و فساد شهوت اشتهای ارد به شکل طین و خزف و فحم و اسفیداج
و غیر ذلک چرا به حبالی عارض میگردد جواب این علت در ابتدای حمل اکثر عارض می شود تا ماه
سوم بسبب اجتماع فضول طمثیه در معده بسبب عسر جنین و احتیاج نبودنش برای اینکه دم طمث
فضله اغذیه طبیعیه است بنا بر غذا جنین که محتبس می گردد یا بالکلیه در اول خلقت سوال [۱۴۲] هر رطوبتی که
در بدن ایستد بر هیئت غیر طبیعیه متعفن می شود پس رطوبت مجتمعه در استسقاء زقی چرا عفونت نمی گیرد
جواب تعفن رطوبت را شرط است که در یک موضع واقف بود و نباشد آنرا مجاری که در وی
اخراج یابد چون آب که در حوض بایستد و خروج نشود و آب دیگر در وی بیاید بدان سبب بو
کنند و استسقاء زقیه در ان متولد گردد در اینجا چنین نیست بلکه رطوبتش حرکت می نماید و ازدیاد و نقصان
می پذیرد لهذا متغیر و متعفن نمی گردد سوال [۱۴۳] مراد از مغیره اولی و مغیره ثانی چیست جواب
منجمله قوای ثلثه قوت طبیعی که در کبد است دو قسم دارد مخدومه و خادمه اما خادمه پس منقسم
می شود بسوی چیزی که تصرف می کند در غذا برای بقای شخص آن غاذیه و نامیه است و آنرا مغیره
ثانی هم می گویند و منقسم می شود بسوی چیزی که تصرف می کند در غذا برای بقای نوع آن
مولده و مصوره است و آنرا مغیره اولی هم گویند سوال [۱۴۴] عمل مولده و مصوره بعد عمل غاذیه است
می بایست که غاذیه را مغیره اولی و مولده را مغیره ثانی گفتندی جواب از انکه مولده نظر بسوی بدن
مولود تقدم دارد بر غاذیه آنرا با ولی و این را به ثانیه موسوم ساختند جهت فرق بینهما پس تسمیه
مولده با ولی نظر بعمل اوست در بدن غیر والا نظر ببدن صاحب خود مغیره ثانی است زیرا که
عملش بعد عمل غاذیه است در بدن بهر آنکه عمل غاذیه در خون است و عمل مولده در منی
و شک نیست که منی بعد خون متکون می گردد پس عامل در منی بالضروره باید که موخر از عامل در خون
باشد لاکن پوشیده نیست که این مولده که تصرف می کند در منی که ماده مولود است از جمله قوای
مادر و پدر است نه از قوای این شخص که از ماده مسموله موجود گشته زیرا که مولده که از جمله قوای

این مخصوص است بعد از تکون اعضای رئیس و دیگر قوی پس از حصول قوت طبعی موجود سبب گردد
کما لایخفی پس تسمیه مولده باولی نظر بمبداء اوست در بدن غیر **سوال** [۱۴۵] دماغ را مبداء اعصاب
گفته اند با آنکه بعض عصبها از نخاع رسته است **جواب** بهر آنست که نخاع از دماغ ناشی
شده است پس هرچه از نخاع رسته گویا از دماغ رسته لان مبدا المبدا للشی مبدا
لذلک الشی **سوال** [۱۴۶] ثابت شده که عصبها بجز عصبه مجوفه چشم همه غیر مجوف اند پس روح نفسانی
چگونه دران نافذ می شود با عضا و مواد طبعی چسان دران تداخل نموده احداث فالج و غیرها
می نماید **جواب** هرچند اعصاب جوف ندارد لیکن مسام و مسالک خفیفه دارد و جهت نفوذ که
جسمی است لطیف همین قدر منفذ کفایت می کند زیرا که روح نافذ نیز قلیل المقدار می باشد
الا روح نافذ که در عصبه مجوفه کثیر المقدار است لهذا مجوف مخلوق شده تا جسم کثیر دران تواند گنجید
زیرا که تا مکان وسیع نبود جسم کثیر دران نمی گنجد اگرچه لطیف باشد اما بلغم که از متابعت تداخل
می نماید در اعصاب در غایت رقت و قلت می باشد **سوال** [۱۴۷] عضلات تمام بدن چه
تعداد دارد **جواب** پانصد و نیست و نه عضله جسم می شمرند **سوال** [۱۴۸] مرض مفرد سه قسم است
سوء مزاج مرض ترکیب و تفرق اتصال لاکن فی الحقیقت مرض تفرق اتصال نوعی است
از مرض ترکیب پس تقسیم مرض مفرد بسه قسم چگونه صورت بندد **جواب** شک نیست که مرض مفرد
باعتبار ذاتش بر دو گونه است زیرا که یا منسوب بمزاج است یا منسوب بترکیب بهر آنکه تحقق
صحت نیز باستوای مزاج و استوای ترکیب است پس مرض هم بمقابل آن باشد لیکن باعتبار
تخصیص عروض یا بعضو مفرد یا مرکب یا بهر دو سه قسم می شود لامحاله سوء مزاج و سوء ترکیب
و سوء هر دو و لیکن مرکب است از ان دو اگرچه سوم نوعی است از دوم چنانچه گفته شد
اما از آنکه نظر بخصوصیات عروض سوم را بتفرق اتصال مسمی ساختند و دوم را مرض ترکیب
که اسم عام است مسمی گردانیدند و اگرچه فی الحقیقت مرض ترکیب عام است و تفرق اتصال خاص زیرا که هیچ تفرق اتصال
بدون مرض ترکیب صورت نمی بندد و اما مرض ترکیب را تفرق اتصال لازم نیست مثل شدن عضو را مثلا تفرق اتصال مرض
اما تفرق اتصال هر گونه که باشد سوء ترکیب لازم است **سوال** [۱۴۹] بعضی برآنند که تفرق اتصال
غیر مرض ترکیب است و دلیل آورده اند که سوزن را در بدن می خلانیم تفرق حاصل می شود

و فساد وی در شکل نه جواب فساد شکل در غلش سوزن عیب تفرق است پس همچنانکه تفرق
در وی غیر محسوس است فساد شکل نیز غیر محسوس سوال بعض تلامذه نیز هم در باب فصد اختلاف
دارند چه بعض علی الاطلاق منع کرده اند و برای اثبات مدعائی خود سه دلیل ذکر نموده اند یکی آنکه
دم ماده و اصل اعضا و ارواح است و موجب قوت و صحت پس این چنین چیز قابل اخراج
نباشد دوم آنکه اگر خون جائز الاخراج می بود هر آئینه مفرغی جهت دفع فضله آن مقرر می شد
چنانچه بهر صفرا مراره و بهر سودا طحال است چه تهیه هر امر ضرور لازمه طبیعی شده است باذن الله تعالی
سوم آنکه جواز تنقیه دم یا برای کثرت است یا برای رداءت او در هر دو صورت فائده متصور نیست
بل ضرر متحقق اما در صورت کثرت ظاهر است که سخونت مزاج حاصل شود و خون بیشتر استحاله
بصفرا می کند پس واجب تنقیه صفرا باشد نه خون و کذا در حالت رداءت تغیر دم یا به برودت
یا به حر اگر به برد است لامحاله تکاثف و قلت حجم در خون خواهد بود و باین حالت اجازت باخراج
روا نباشد و اگر تغیر به حر باشد شک نیست که لطیف آن بصفرا و کثیف آن بسودا استحاله
می کند پس تنقیه آنها واجب است نه تنقیه دم جواب دلیل اول آنکه خون اگرچه ماده اعضا
و ارواح و باعث قوت است لیکن بشرط اعتدال است و هرگاه از اعتدال تجاوز کرده اخراج
زوائد لازم است چه از کثرت مقدار و تحدد و ادعیه حرارت غریزی را منتفی و مقهور سازد چنانچه در
آتش اندک و هیمه بسیار مری است و رد دلیل دوم از آنکه لا نسلم که مراره و طحال مفرغه باشند
صفرا و سودا را بلکه آنها خزانه اند مر آن دو خلط را که طبیعت باذن خالقها هر قدر که از آنها
برای مصالح بدن مطلوب است در اینجا مهیا می دارد و بتدریج صرف می کند و اطلاق
لفظ مفرغه بر این دو عضو که خزانه است بر سبیل مجاز در کلام اطبا واقع شده و الا مفرغه
که عبارت است از مجمع چیزی که مفید نباشد بدیهی است که در اینجا صورت نمی بندد و بر تقدیر
تسلیم اگر مفرغ نابودن برای دم دلیل منع تنقیه وی است باید که بلغم نیز نزد شما
منهی الاستفراغ باشد که آن هم مفرغ ندارد و لیس فلیس و رد دلیل سوم از آنکه کثرت
و حرارت دم شک نیست که عند افراط موجب استحاله آن بصفرا می شود و حدوث
صفرا لامحاله مزید سوء مزاج حار است پس تجویز فصد عند تکثر مقدار و توفیر حرارت دم قبل از آنکه

صفرا نشوند و باعث تولید صفرا گردند لازم بل واجب باشد و بر تقدیر استحاله نیز باید که مجوز
بود زیرا که خون زائد بتمامه دفعةً استحاله بصفرا نمی کند بلکه قدری ازان وقتاً فوقتاً مستحیل می گردد
پس اخراج خون زائد موجب قطع مادهٔ مدد صفرا باشد و معلوم است که بعد قطع سبب و
منع مدد تعدیل صفرای مستحصله آسان خواهد بود و ایضاً دریابند که کثرت مقدار دم را اگرچه
مفرط بود استحاله بصفرا لازم نبوده اما نیست بسیار باشد که حرارت غریزی مغمور شود و
جوشش آن را فرو نشاند نه آنکه مستحیل بصفرا گردد خاصه که در قلت در مقدار دم با استخراج
شده باشد که این معنی باعث اعانت فعل حرارت غریزی است و قرشی در تائید کلام جمهور
که مجوزین فصد اند برهان آورده که هرگاه دم در مقدار بیفزاید بوجهیکه زوال او بتقلیل غذا
من غیر اضرار شدید ببدن مرجو نبود یا مستحیل شود بکیفیتی ردیه چنانکه اصلاح بادویه و دیگر
تدابیر معدله متوقع نباشد لامحاله امر غیر طبیعی حادث خواهد شد و دفع آن واجب و حصول
دفعش بدون اخراج ممتنع پس اخراج دم عند مس حاجت لابد باشد سوال ۱۵۱ مزاج
هوا با وجودی که گرم است سرد چرا محسوس می شود جواب بهر آنکه این هوا مرکب است
از اجزای بارده مائی و ارضی و وجه دیگر آنکه هوا اگرچه گرم است لیکن نسبت با بدان ما سرد
است چنانچه آب نیم گرم نسبت با آب گرم سرد می نماید و لهذا هوا چون می جنبد سرد
محسوس می گردد بواسطه تبدیل اجزای هوائیه ماسّه بدن که عند المکث از حرارت بدن
متکیف بحرارت می شود به اجزای جدید لاحق می گردد و عند التحرک وی سرد است نسبت
بهوای ماسّه ابدان سوال ۱۵۲ بعضی گویند که مزاج خون سرد است زیرا که در نسوان بیشتر
می باشد از ان است که در هر ماه حیض می آرند و لاریب که مزاج آنها بارد است جواب
تولد خون در بدن زنان لانسلم که بیشتر باشد از بدن مردان لیکن چون تحلیل در بدن ایشان
کمتر می شود بواسطه برد مزاج که مکثف مسام است و ایضاً قلت حرکات ایشان در ان
معاون بالضرور طبیعت باذن خالقها آنرا بحیض مندفع می سازد سوال ۱۵۳ خون را افضل ترین
اخلاط چرا گفته اند جواب خون بدن را حسن و جمال می دهد و محبوب طبیعت است زیرا که
مناسب حیات و مزاج روح است از انست که چون مسهل می دهند تا مقدور طبیعت نفس

نمی گذارد و دیگر اخلاط را بیرون می آرد سوال ۱۵۴ در ملین و مسهل چه فرق است جواب ملین در
عرف اطبا چیزی را گویند که مواد را از معده و حوالی آن و از امعا مستفرغ نماید و مسهل آنست
که مواد را از عروق و اعضای بعیده مستخرج سازد چون شحم حنظل و سقمونیا و امثال آن هر چه
قوی العمل است و استعمال این اشیا بدون احتیاج و بی اصلاح روا نباشد سوال ۱۵۵ نوم در
مسهل چرا ممنوع است جواب بعد شروع در عمل مسهل ترک نوم اولی است زیرا که عمل دوا
بحرکت است و نوم را سکون لازم مگر قبل از شروع در عمل خواب کردن معین عمل است بشرطیکه
دوا قوی بود و الا مبطل چرا که طبیعت هضم می کند دوای ضعیف را عند النوم سوال ۱۵۶ در نوم روح
بداخل حرکت می کند و بدان سبب اخلاط متابعت روح بباطن می شوند پس باید که خواب بهر حال معین
اسهال بود و در یقظه بنابر آنکه حرکت روح و اخلاط در آن بخارج می باشد باید که مانع جذب
مسهل شود برین تقدیر لازم آید که نوم بر مسهل بهتر باشد تا انفراغ عمل او جواب
در یقظه حرکت روح دائمی است و بدان سبب تحرک و تسییل در اخلاط می افتد و اعانت
می دهد بر اسهال و از آنکه حرکت روح بظاهر تدریجی و طبعی است بعمل مسهل مخالفت نیز ندارد
بخلاف نوم که ورود روح را حرکت بسوی باطن اندر اول نوم می شود و مرة واحدة
سکون دائمی است هم روح را و هم اخلاط را پس لابد یقظه معین اسهال بود نه نوم اما تجویز
نوم بعد شرب مسهل قوی قبل از شروع در عمل بنابر توجه طبیعت بدان جانب است نه لاجل حاجة
الیه بعده از اینجا است که بعد شرب مسهل تا زمانی کثیر ساکن نشستن و حرکت نا کردن لازم
دانسته اند تا طبع متوجه شده تصرف در دوا کند چه مقرر شده که تا طبع بر دوا مشتمل نشود عمل
در آن نکند دوا در طبیعت عمل نه نماید سوال ۱۵۷ وجه امتناع حجامت قبل از دو سالگی و
بعد از شصت سالگی چیست جواب وجه منع اول ظاهر است که صبی رضیع را حاجت باخراج
دم کمتر است و عدم استقامت اعضا بر آن مانع تر دما و وجه منع ثانی آنست که بعد
شصت سال که سن شیخوخت شروع می شود برودت در مزاج استیلا می کند و غلظت در دم
پدید آید و رقت قلت می پذیرد و معلوم است که حجامت بر نمی آرد مگر خون رقیق را پس وقوع
آن در این سن لا محاله مزید غلظت و تحیر طبیعت و محدث یبوست جلدی گردد و راخراج دم

مقصود صورت نه بندد بخلاف فصد که تا آخر عمر بآن رخصت است بشرط قوت زیرا که تنقیه او عام است با خون غلیظ و خون رقیق را لیکن قبل از دوازده سالگی و عند البعض پیش از چهارده سالگی فصد جائز نیست بهر آنکه مقصود از فصد اخراج دم کثیر است و درین سن خروج دم کثیر مانع نمو خواهد شد و ایضاً تنقیه فصد شامل است اعضای رئیسه را و نکایت لازمه تنقیه و محافظت این اعضا درین سن واجب تر لهذا ابعد دو تا منقضی چهارده سال اقتصار بر حجامت و علق مستحسن داشته اند بل واجب تا حصول مدعا بی آفت باشد و بدانند که منع حجامت بعد شصت سال و منع فصد قبل از چهارده سال مقید بعدم ضرورت است و الا عند حاجت قوی که مباشرت آن لازم باشد توان بکار بست **سوال** ۱۵۸ در اول ماه و آخر ماه حجامت چرا ممنوع است **جواب** بهر آنکه درین ایام اخلاط ساکن می باشند و بباطن راجع ثابت شده که از دیاد و کثرت حرکت رطوبات عالم بتاثیر زیادتی نور قمر است پس جهت حجامت وسط ماه محمود است خاصةً در اول نصف ثانی که تاریخ شانزدهم و هفدهم است چه تحقق گشته که رطوبات و اخلاط بدن نیز حسب ازدیاد نور قمر می گردند با لضرور بظاهر تن می گرایند و در وسط حقیقی که چهاردهم و پانزدهم است بکمال غلبه می رسند پس متوجه بباطن می شوند و از آنکه اخلاط صالحه بنابر لطافت سهل الحرکت اند زودتر میل بباطن می نمایند و اخلاط فاسده بنابر غلظت بدان سرعت حرکت نمی کنند پس ظاهر است که اگر وضع محاجم در شانزدهم و هفدهم اتفاق افتد خون فاسد صرف بیرون آید و هو المطلوب **سوال** ۱۵۹ اطبا بکشودن فصد شرائین چرا مبادرت نمی کنند **جواب** بچند وجوه از فصد شرائین اجازت نمی دهند یکی آنکه دران روح کثیر مستفرغ می شود بهر آنکه در شرائین ارواح بسیار باشد نسبت با ورده دوم آنکه امراضی که دران حاجت با فصاد شرائین افتد کمتر اند سوم آنکه فصد شرائین محدث ضعف دل می شود بواسطه شدت اتصال شرائین بدل خاصةً که زیادتی دران رود چهارم آنکه فصد مذکور محدث انوریسما است در اکثر بهر آنکه جرم شریان عسر الالتحام می باشد و بسیار باشد که جراحت جلد قبل از التحام آن فراهم آید پس خون از شریان بر آمده زیر پوست جمع شود و انوریسما حادث شود و دیگر در صورتی که شق ضیق بود چه اگر شق واسع باشد با خون بسیار

از رگ می برآید و جلد را ملتحم شدن نمی دهد سوال ۱۶۰ توجیه امتناع نوم بر فصد چیست جواب فصد لا محاله
اخلاط را بحرکت می آرد و حرکت اخلاط موجب انبعاث ابخره می شود پس هرگاه متصل بفصد خواب کنند
ظاهر است که بسبب نوم ابخره مذکوره از تحلیل باز خواهند ماند و در عضلات محتبس شده کلال و رعشه یا
خواهند آورد و اولی فصل در فصد و نوم دو پاس است اگر شخصی معتاد بخواب باشد هر چند از خواب ساعتی و
پیشتر فصد کند بهتر است و عند الضرورت فصل یکپاس تا [illegible] کافی است سوال ۱۶۱ در سوء مزاج که
حمای دموی غیر عفنی است گرفتن خون آنقدر که باعتدال آید منع کرده اند پس در مطبقه که حمای دموی
عفنی است و بنا بر عفونت تحلیل در آن بیشتر می شود و اقتصار بقدر افزون تر می باشد تقلیل خون اخراج
خون یعنی معلوم بطریق اولی ضروری بود جواب لا نسلم که در حمی عفنیه اقتصار بقدر بیشتر باشد
زیرا که در وی طبیعت بنا بر اصلاح ماده عفونت مشتغل می بود و از تحلیل فضول و متوجه بجذب غذا
نمی شود و از اینجاست که در مطبقه مبالغه باخراج خون بحدی که اعتدال در مقدار آن پدید آید تجویز شده اند
خاصه اگر بول غلیظ مائل بحمرت بود و نبض عظیم و سحنه منتفخ باشد مگر آنکه تب مذکور شدید الالتهاب
باشد که درین صورت اینجا هم تقلیل اولی تر باشد لما بیناه سوال ۱۶۲ شیخ الرئیس در ورم اعضای اطفال
شیر خواره ورم نواحی دماغ را که بسبب عطسه نوشته اعتراض وارد می شود چه اگر ورم بار دماغ موجب
عطاس شود هر آینه باید که در سرسام نیز عطسه لازم باشد و لیس کذلک جواب نزد محققان عطسه
حرکتی است دماغی که بدان دفع می کند طبیعت موذی را از وی براه انف قطع نظر از آنکه مندفع
شود یا نه لهذا گفته اند که عطسه مر دماغ را بمنزله سعال است مر شش را و شک نیست که ورم موذی
است پس حدوث عطسه از ورم چه مستبعد باشد پیدا است که عدم لزوم عطسه مر سرسام را
قدح مقصود نمی نماید برای امکان اختصاص ببعض اماکن دماغ با آن نزد نوم خاصه در اطفال که
قریب العهد اند و قوت در نشو دارند و تکوینش رسیده که عطسه بی قوت نباشد از اینجاست که شیخ گفته
من قرب موته لا یستطیع ان یعطس بالجمله احوال اعضای اطفال بر حال اعضای دیگران قیاس
نتوان کرد سوال ۱۶۳ چیست دلیل حلویات مرغوب طبیعت می شود جواب دلیل آنکه اگر کسی طعامی
بخورد و عقب آن غذای شیرین خورد و بعد اندک زمان قی نماید لا محاله این شیرین بعد از غذای سابق
خواهد برآمد و این نیست مگر بنا بر شوق طبیعت بسوی او کما تفصیل فی خروج الدم عند افراط المسهل

سؤال [۱۷۴] بر قاعدهٔ کلیه که الصحة یحفظ بالمثل اعتراض وارد می‌شود چه لا نسلّم که بالمثل باشد بهر آنکه افراد انسانی در حالت صحت لا محاله مائل بکیفیتی می‌باشد بنا بر امتناع اعتدال حقیقی و بدیهی است که محرور مزاج را مثلاً اگر غذای مشاکل که گرم است داده شود لا محاله مزید آن کیفیت حار خواهد بود و احتراق پیدا خواهد نمود و کذا مبرور را اگر غذای سرد داده شود برودت خواهد افزود و جمود احداث خواهد کرد و از اینجاست که حفظ صحت محرورین بمثل زرشک و حماضیه مقرر کرده‌اند بالاتفاق و حفظ صحت مبرودین با غذیهٔ حاره کما لا یخفی پس حفظ صحت بضد بود نه بمثل جواب ابدان صحیح از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه در حاق وسط اعتدال که لایق نوع وی است باشند و حال این مردم حالت صحت بهیچ وجه منسوب بدم نیست و اطلاق محروریت و مبرودیت بر ایشان نتوان کرد دوم آنکه از اعتدال مذکور انحراف قلیل یافته باشد لیکن ازین انحراف از حد صحت بر نیامده باشد و حال این مردم حالت صحت خالی از دم نباشد و بمحروریت و مبرودیت متصف بوند چون محقق شد باید دانست که مراد از آنکه گفته شد الصحة یحفظ بالمثل صحت معتدلان است نه صحت منحرفان شک نیست که معتدل البدن اگر در حالت اعتدال غذای معتدل استعمال نماید از آن غذا اصلا محدث کیفیتی زائد نخواهد بود لان من شان الغذاء المعتدل ان لا یزید منه کیفیة زائدة علی ما فی البدن بخلاف منحرفان از حاق وسط که حفظ صحت آنان بتعدیل و استعمال مخالف بود تا بقا بر آن حالت حاصل باشد بی زیادتی در انحراف پس تدبیر این مردم مرکب بود تدبیر بود یکی تدبیر حفظ صحت دوم تدبیر تقدم بالحفظ و هذا خارج عن تلک القاعدة زیرا که قول اطبا و تجربه حفظ صحت است و آن قاطعه فی مشاکلت نمی‌شود لیکن حق همان است که از صحت واقعه فی ذلک القول صحت معتدلان مراد باشد سؤال [۱۷۵] براز اخضر را دلیل انطفای حرارت غریزی مقرر کرده‌اند نه بول اخضر را موجبش چیست جواب صبغ در براز بی سبب قوت حاصل نمی‌شود بخلاف بول که بنا بر شفافیت بادنی صبغ متلون می‌گردد لیکن قیاس بول بر براز درین امر لازم نباشد سؤال [۱۷۶] نوعیکه ریح سرد مفرد شده موجب انتفاخ می‌شود بخار چرا باعث نفخ نمی‌گردد جواب بخار هرگاه سرد می‌شود آب می‌گردد و از بخاریت می‌آید بخلاف ریح که بعد تبرد و مفرط بر ریحیت می‌ماند زیرا که ریح دخانی است که برودت بر آن

طاری شده عند اصابت برد شدید اگرچه از تصاعد بازمی ماند لیکن بر نوعیت خود باقی است
سوال [۱۶۷] در بول رجال و نسوان چه فرق است جواب بول زنان اصحا البته غلیظ تر و سپید تر
و کم رونق تر از بول مردان صحیح باشد اما بول رجال بر خلافش بود و ایضاً چون بجنبانند مکدر
می شود و در اکثر کدورت او بفوق می گراید بخلاف بول زنان که مکدر نمی شود و اگر شود کدورت او
بغایت قلیل می بود و بر سر بول زنان در اکثر زبد بستد بر می باشد یعنی مجموعه زبد بستد بیرا لشکل
می نماید نه آنکه سر حبرا و چنین می بود سوال [۱۶۸] رسوب که از اعضای دسمیه در بول می آید بعضی
ازان منعقد می شود و مهو الرسوب و بعضی منعقد نمی گردد بلکه همچنان گداخته با بول می ماند و آنرا حیز
می سازد وجه انعقاد بعض و عدم انعقاد بعض دیگر چیست جواب ذوبان دو نوع می باشد
یکی آنکه مفرد بود و رطوبت را فانی سازد و بدان سبب ارضیت غالب آید بر ماده مذابه و چون
چنین باشد بسرعت منجمد می گردد بنا بر کثافت که لازمه اوست سهولت انجماد دوم آنکه ذوبان
قوی نباشد و رطوبتش فانی نگشته و دی تا برد قوی نباشد منعقد نمی گردد لهذا در قاروره گداخته
ممزوج با بول می باشد بلا تمیز و شراین کمتر است نسبت باین لهذا گفته اند الرسوب الدسمی
اردا سن الدسومة سوال [۱۶۹] حرکت انقباضی نبض محسوس می شود یا نه جه اطبا درین باب
اختلاف دارند بیشتر بر آنند که احساس او غیر ممکن است بهر آنکه در حس لمس ملاقات خاص
بجسم حس شرط است و شک نیست که شریان حالت حرکت انقباض مفارق می شود از انامل
و هرگاه نفس شریان محسوس نباشد حرکتش چگونه مدرک می تواند شد جواب نزد محققان
این قول ضعیف است زیرا که گفته اند بدیهی است که از هر سبب محسوس مفارقت او از حاس لازم
می آید چه می تواند که حاس نیز تتبع او حرکت نماید پس با وجود هر سبب ملاقات بینهما حاصل باشد
و عام است که ملاقات بلا واسطه بود در حاس و محسوس یا بواسطه باشد چنانچه در انامل هائیه عرق
است و بعضی بر آنند که آخر حرکت انقباضی محسوس نمی شود زیرا که عند وصول شریان بمرکز
خویش بتحقیق مفارقت واقع می گردد و آنرا از انامل اما اول انقباض شک نیست که محسوس می گردد
در چهار جنس از نبض که یکی ازان قوی و دوم عظیم و سوم صلب و چهارم بطی است و استدلال
آورده اند اینها بر قول خود آنکه جلد انامل در اول انقباض ملاقی می باشد شریان را بهر آنکه شریان

چون مقرع انامل می کند حالت انبساط بالضرور احداث می نماید انخفاض در اجزای انامل
بسبب غمز پس هرگاه شریان میل بحرکت انقباضی می کند اجزای منخفضه اصابع نیز بالطبع عود
می نمایند بوضع طبیعی خود بنا بر زوال غمز غامز پس همچنانکه شریان رجوع بمرکز می نماید اجزای
انامل نیز بمصاحبت او بسمت اصلیه راجع می گردند تا مسافت انغماز بنا علیه حرکت انقباضی نیز
درین مسافت مدرک می گردد در اجناس اربعه چه اگر باشد نبض قوی ظاهر است که احداث غمز نیز
بیشتر خواهد کرد پس بدان سبب ملاقات شریان بجلد انامل نیز عند انقباض تا مسافت اطول
خواهد بود و کذلک اگر باشد نبض صلب زیرا که انغماز لین از صلب لامحاله افزون تر می شود نسبت
بدانکه غامز هم لین باشد و اما بطی بنا بر آنکه زمان انقباض او طویل می باشد و ملاقات جلد انامل
بشریان نیز بطول می بود [illegible] امکان ذلک فی مسافة قصیرة و اما نبض عظیم بنا بر آنکه از شان وی
اشراف است انغماز در انامل بیشتر احداث می کند و گذشت که ملاقات جلد انامل بشریان در
حالت حرکت انقباضی تا آنوقت است که اثر غمز باقی هست و منخفض با غامز ملاقی است چه هرگاه حرکت
بنهایت می رسد لامحاله مفارقت می افتد شریان از انامل چنانچه مکرر ذکر یافته و گروهی این قول را
که در ادراک این حرکت انقباضی است نیز تضعیف کرده اند و بیان نموده که قضیه که شما گفته اید
در بیرون محسوس مفارقت از حاس لازم نمی آید لیکن تحقق آن در حق نبض نمی تواند شد بهر آنکه حرکت
شریان لامحاله سریع تر از حرکت ارتفاع جلد انامل است پس در وقت انقباض که شریان بسرعت
حرکت کرده بمرکز رجوع می کند بنا بر لطوء حرکت اجزای منغمزه انامل را فصل بینهما بالضرور می افتد
و چون فصل در حاس و محسوس ثابت شد امکان ادراک نماند و مؤید این سخن مذهب است
چه بدیهی است که هرگاه ما انامل را بچیزی صلب غمز می کنیم و بسرعت بر می داریم می بینیم که اجزای منغمزه
انامل در مدتی بر وضع اصلی خود آیند که مقدار این مدت مضاعف تر بر زمان نبضه که عبارت
است از دو حرکت و دو سکون می تواند بود و چون چنین باشد تو آنوقت حرکت اجزای انامل بحرکت
انقباضی شریان چگونه می بندد پس ادراک او ممکن نباشد در انقباض اصلا و حق آنست که
این تضعیف خالی از ضعف نیست بهر آنکه گفته شود لا نسلم که حرکت شریان اسرع تر از حرکت
ارتفاع جلد انامل باشد و استدلال که شما از غمز انامل بر شیء صلب آورده اید در اینجا راست

نمی آید زیرا که مبرهن است که غمز اصابع اگر سبک و غیر قوی باشد اصلا اثر غمز در ان نمی ماند
هرچند شی صلب بود و معلوم است که غمز انامل از شی نسبت شریان اگرچه بقوت و صلابت
شریان باشد لیکن فی الحقیقت سبک است و اثر انغمازی از وی نمی آید پس غمز انامل را
که از قرع شریان حاصل است بر غمز دیگر اشیا قیاس نتوان کرد غایت آنکه شک نیست
که ادراک وی بهر یک میسر نیست تا که اصابع در غایت نرمی و حس بنهایت ذکا و تجربه
بکمال رسائی نیابد حرکت انقباضی مدرک نمی گردد لهذا جالینوس گفته درین باب که من تعهد
تعهد می باید درک ادراکی و از دیگر محققان نیز محکی است که گفته اند بمدتی ما ازین اطلاع نداشته ایم
بعد مدت بدیدا این باب بر ما مفتوح شد بالجمله قائلان ادراک حرکت انقباضی اگرچه قلیل اند
لیکن چون ثقه اند اعتماد بر قول ایشان اکثر از قول کثیر است سوال ۱۴ اکل غذا بعد مسهل چرا
ممنوع است جواب اکل قطع می کند عمل اکثر ادویه بسبب مشغول شدن طبیعت بسوی
هضم غذا سوال ۱۵ جالینوس زعم می کند که در مرد و عورت قوت عاقده و منعقده است
برای قبول حمل لاکن عاقده در رجال اقوی است و منعقده در نسوان اقوی و حالانکه جمهور
اطبا اتفاق دارند که قوت عاقده در ذکور است و منعقده در اناث پس جالینوس خلاف جمهور
زعم باطل آورده جواب قول جالینوس اصلی ندارد و الا اگر چنین بودی امکان حدوث
حمل از منی احدهما لازم می آید و لیس کذلک سوال ۱۶ در غذای غلیظ و دوای غلیظ و دوای مغلظ
و در غذای لطیف و دوای لطیف و ملطف چه فرق است جواب غذای غلیظ آنست که خون
کثیف از وی متولد شود و دوای غلیظ آنکه حرارت ابدان قوت نیابد بران برین وجه که منقسم
سازد وی را باجزای صغار و مثالش بیدانجیر است و دوای مغلظ آنکه از شان وی است تغلیظ
قوام اخلاط بدن نظیر افیون است و غذای لطیف آنکه خون تنک از وی تولد کند و دوای
لطیف آنکه از فعل حرارت ابدان متصغر الاجزا تواند شد مثال آن زعفران است و دوای ملطف
آنکه از شان وی ترقیق قوام ماده بود مثال وی زوفاست سوال ۱۷ بعض حیوانات که غذا
می خورند آب نمی نوشند پس افتقار عطش بهیچ ذی حیات راست نمی آید جواب حرارت
در مزاج ایشان غالب می باشد حتی که اجزای ارضیه غذا یعنی را اذوب می سازد و جزو بدن می گرداند

واحتیاج بآب نمی افتد ولیکن مزاج انسانی که از سائر حیوانات قریب باعتدال واقع
شده حرارت او بدین حد نیست لهذا مفتقر بآب است سوال ۱۴۴ دوای مفرد حار را
با مفرد بارد اگر ترکیب نماییم و هر دو در حرارت و برودت بیک درجه باشند بشرطی مخصوص هم
باید که آن مرکب معتدل باشد نه حار و بارد جواب از ترکیب ادویه متضاده حدوث آثار کیفیات
هر واحد از آنها منتفی نمی شود زیرا که هر دوا در ترکیب بر صورت نوعیه خود است و اثر هر یک همچنان
ثابت جزو حار احداث حرارت می کند البته و جزو بارد احداث برودت غائب آنکه کیفیت
یکی ملاقی کیفیت دیگری می کند پس اگر حدوث کیفیات اجزای متضاده بنا بر توافق ماده آنهاست
معاً باشد اصلا کیفیت زائد مدرک نمی شود و اگر بتقدم و تاخر شد مدرک می شود و باز مثلاً [illegible]
می گردد و عند بروز المقام و از اینجاست که در امراض مرکبه ادویه مرکب می دهند و طبیعت باذن
خالقها اثر دوای گرم را با ماده سرد می رساند و اثر دوای سرد را بماده گرم و این تصرف اگر بطبیعت
مفوض نمی بود دوای مرکب در امراض مرکب بنا بر اعانت حار حرارت را و مدد بارد برودت را
ماده مرض می افزود سوال ۱۴۵ در حد سم افساد بدن منضبط شده و حال آنکه در بعض جا اصلاح
از آن بظهور می آید چنانچه ممکن است که شخصی را افیون داده بودند عقب آن وی را مار گزیده
از هلاکت افیون فوراً برهانید و همچنان قرشی نقل کرده که سرسام گرم داشتم در بین اشتداد کژدم
بگزید فوراً افاقت پدید آمد و کذالک مبروص را ابیش داده بودند برص زائل شد پس حد سم
نقض یابد جواب افساد سم مر بدن را مشروط بشرائط است چون عدم اعتیاد و عدم اصلاح
و مانند آن پس خلو از تقدم استعمال و وجود متضادات نیز شرط باشد در افساد چه اگر چنین
امری مهلک که متضاد آن سم است ظهور یافته باشد بر عقب اصابت سم شده می تواند که
سم مذکور بتضاد دفع اذیت را امر مهلک کند پس اصلاح بدن از سم بالعرض پدید
آمد نه بالذات و کلام در آثار ذاتی است و سم بالذات مفسد است نه مصلح سوال ۱۴۶ هرچه
اثر می کند بماده بکیفیت نیز اثر می کند لامحاله زیرا که چون از غذا خون صالح متولد شده [illegible]
بالضرور تسخین بدن خواهد کرد پس حصر تاثیر غذا بماده ثابت نباشد جواب حکم بتاثیر کیفیت
مختص بدانست که چیزی بر صورت نوعیه خود باقی بود کون و فساد بر آن طاری نشود و

معده تک تاثیر کند در بدن و این در غذای مطلق نباشد زیرا که صورت کیلوسی تا منحل نشود و صورت خلطی که علت تسخین بدن است متکون نمی گردد و بهذا لتاثیر خارج عن البحث و خون گرم ترکه از غذای گرم پیدا می شود و خون سرد که از غذای بارد تولد می کند و احداث کیفیت حار و باردی نماید آنرا نیز بهمین قیاس نمایند که حدوث کیفیت بدین حیثیت نیست سوال الشیخ الرئیس و اکثرهٔ با برآنند که معتدل ترین اقالیم خط استواست برین دلیل که آفتاب دائم از خط استوا منحرف می گردد و در سالی دو بار بسمت الراس وی نیاید در نقطهٔ اعتدالین پس زود از انجا می گذرد و بدین سبب حرارت درینجا بشدت نیست و کذالک سیر آفتاب که با نحراف آن واقع است در غایت بُعد که وصول او بنقطهٔ انقلابین است نیز بتاعد کثیر ندارد پس اعدل باشد فقط برین دلیل اعتراض وارد می شود چه آمدن آفتاب در سمت الراس بنا بر مقارنت مسافت اقوی ترین مسخنات است پس عدم تسخین آن صحیح چه معنی دارد جواب ثابت شده که برای ظهور اثر کیفیات ملازمت مؤثر شرط است بنا بر این سبب اگرچه قوی باشد و لبث نکند اثر نمی دهد و عند اللبث اگرچه ضعیف بود مؤثر می گردد چنانچه مشهور است که آهن را اگر در آتش ضعیف نهند و تا دیر بدارند گرمی وی از ان زیاده می باشد که در آتش قوی لحظه بگذارند و ازینجاست که حرارت بعد زوال سخت تر از قبل زوال می باشد و برودت در سحر زیاده از نصف اللیل می شود با وصفیکه وقت سحر آفتاب قریب بطلوع است و در نصف لیل بنهایت بعید پس ثابت شد که مرور شمس چون بر مدار اقلیم رابع و نحوه تا زمان طویل است اگرچه بسبب مبا عدت حرارت قوی نیست اما تاثیر قوی می نماید لما قلنا حجت دیگر آنکه می بینیم سائر سکان خط استوا را که احوال اکثر اینها بخاص تشابهت ندارد و بنا بر تعدل حرارت نهار آنها با برودت لیل آنها بهر آنکه شب و روز درینجا برابر است دائم بخلاف دیگر اقالیم که چون آفتاب در برج شمالی می آید روز در انجا اطول می باشد شب اقصر و بدان سبب تشابه در حال سکان آنها نیست و حجت دیگر آنکه فصول سال در خط استوا هشت می شود بنا بر تکرار فصول اربع و بدین سبب در هر فصلی از فصول فصل بعیدی افتد و این همه امور گواهی می دهد بر آنکه

هوای بقعه مذکوره متشابه است تشابه معتد به دران واقع می شود پس سکان آنجا گویا انتقال
می کنند دائم از حال متوسط بسوی حالتیکه مشابه بدان است بخلاف اقالیم آخر که سکان
آن بنابر تباعد شمس در فصلی و تقارب وی در فصلی دیگر گویا انتقال می کنند از ضد بسوی ضد
و شک نیست که اینمعنی واجب می کند نکایت در هوا و بدین سبب تاثیر اختلاف اهویه در
ابدان بیشتر می گردد زیراکه اختصاص نفضه هرکسی که در ضد آخر است قوی تر می باشد فثبت
ان خط الاستواء اعدل البقاع **سوال** سوء مزاج مفرد مادی متصور نمی شود بهر آنکه هر
خلط را که ذاتی دو کیفیت است هرگاه خلطی زائد شود برقدر معتدل هر دو کیفیت وی لامحاله
خواهند افزود پس مفرد مادی موجود نخواهد شد **جواب** در وجود سوء مزاج مفرد مادی افزودن
ماده شرط نیست تغیر کافی است پس ممکن است که بسبب اغذیه یا ادویه مرطبه رطوبت در خون
افزون شود بی آنکه کثرت در مقدار خون واجب کند پس حرارت او برحال بود و رطوبت زائد
و بر همین دیگر کیفیات را قیاس کنند پس وجود مفرد مادی متحقق باشد دیگر آنکه افزون ماده را
افزون هر دو کیفیت لازم نیست چه ممکن است که خون چون بیفزاید حرارت و اشتداد می نماید
و رطوبتش برقرار بود بسبب دوا یا غذا یا خلطی دیگر که معدل رطوبت بود پس سوء مزاج را
بحرارت منسوب کنند نه برطوبت **سوال** وجه بقای جنین در ماه هشتم چیست **جواب**
در باب ماه هفتم بسبب آنکه خلقت او تمام شده جهت طلب خروج بحرکت و اضطراب می آید
پس اگر صحیح المزاج و قوی الحال است باذن الله تعالی خرق اغشیه می نماید و برمی آید
و اگر بدان قوت نیست خرق نمی تواند لیکن ازین حرکت و اضطراب خسته می شود و
متالم می گردد پس اگر بغایت ضعیف و رنجور است در شکم بمیرد و اگر مهلت یافت و بماه
نهم رسید خستگی او زائل می شود و قوت می گیرد و بعافیت بوجود می آید و می ماند و اگر
سببی از اسباب باز در هشتم حرکت کند و برآید خستگی این حرکت علاوه خستگی سابق
می گردد و هوای خارجی نسبت او بسیار غریب می باشد پس بالضرور هلاک می شود
و سرعت و بطوء هلاکت حسب قرب و بعد خروج وی است از زمان حرکت که در هفتم
ماه بوجود آمده پس اگر در آخر ماه هشتم برآید می تواند که باندک مدتی زوال مانع حیات

از خستگی و الم بود و برین تقدیر آنچه عوام می گویند که اگر یک روز هم از ماه هشتم باقی باشد و بزاید بچه
مسموع نباشد سوال مشتمل حس و حرکت اکثر اعضای تنوره بدن از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب
دماغی پس در صورتیکه فساد در دماغ افتد چون دی نبنت اعصاب دماغی است باید که ضرری در
اعضای که تصرف اعصاب نخاعی در ان است ظاهر نشود و حال آنکه در صرع و سکته می بینیم که در
حس و حرکت همه اعضا فتور راه می یابد جواب اگرچه در اعضای تنوره بدن افاده حس و حرکت
از اعصاب نخاعی است لیکن اعصاب مذکور بیش از واسطه نیست و مبدء حقیقی ایشان که نخاع است
وی نیز مبدء و منشاء قوی حاسه و محرکه نیست فیضان روح نفسانی بسوی نخاع که خلیفه دماغ است
و از انجا بسائر اعضا بواسطه اعصابش وارد می شود مگر از دماغ که محل روح و قوت نفسانی است
که حس و حرکت بدان روح و قوت تعلق دارد پس ظاهر است که هرگاه در مبدء و اصل سده افتد
روح مذکور بسوی نخاع نافذ نمی شود مطلق کما ینبغی بر حسب وقوع سده و بالضرور در حس و حرکت
سائر اعضا فتور می یابد سوال ۱۴۱ چه موجب است که دندان ها در مشائخ بعد سقوط باز می روید حتی که
حکایت کرده اند شیخی بود که ششم بار دندان بر آورده بود جواب در نبات اسنان درین سن چند
قول است یکی آنکه ماده دندان اول است که باقی بود درین وقت نامی شد دوم می تواند که بعض
مشائخ را مزاجی عارض شود شبیه بمزاج صبی پس متولد شود دندان بعرض سوم آنکه آنچه در مشائخ
می روید دندان نیست فی الحقیقت بلکه جنس ثالیل است که سخت شده و قائم مقام دندان گشته
چهارم آنکه عصبی که متصل است بدندان بعد سقوط دندان مکشوف می شود و بتدریج درشت می گردد
و گوشت که در نواحی وی است زدوده می گردد و از مضغ پس عصب مذکور قائم مقام دندان می نماید
و فی الحقیقت دندان نیست سوال ۱۴۲ قوی که به سه نوع منقسم گشته دلیل مغایرت هر واحد
چیست جواب دلیل بر مغایرت قوت حیوانی مر قوت نفسانی را آنست که می بینی عضو مفلوج
را که حی است و مع ذلک حس و حرکت ندارد و حکم بر حیات عضو مذکور بنابر آنست که اگر
حی نبود متعفن می شد و فساد در وی می افتاد چنانچه در ابدان موتی مشهود است و مغایرت این قوت
مر طبیعی را ظاهر است بدانکه گاه باشد که قوت طبیعی باطل شود و قوت حیوانی باقی بود خواه بطلان
در بعض قوت طبیعی شده باشد یا در کلش علی اختلاف المذهبین چنانچه بطلان نامیه در سن وقوف

و بطلان مولده در نسوان عند انقطاع حیض و بطلان غاذیه عند حصول سوء مزاج در عضو مؤید
این قول است. سوال ۱۵۳ شیخ الرئیس می فرماید که هر عضو را در نفس خودش قوتی است
غریزی که بدان قوت امر تغذیه آن عضو تمام می شود و چون چنین باشد چگونه جائز بود که قوت تغذیه
با فصل او منعدم شود و قوت حیوانی حالانکه باقی باشد جواب است غریزی بودن قوت طبیعی عضو را
تا همان وقت است که مزاج آنها بر اعتدال است اما هرگاه مزاج متغیر بمیدی شود ممکن است
که قوت تغذیه دران نماند مع بقای حیات یا گوئیم که قوت طبیعی از سوء مزاج منعدم نمی شود بلکه اثر
او باطل می گردد بجهت عدم قبول عضو اثر او را و وجه انتساب خوف و غضب و فرح بسوی
قوت حیوانی با وجود آنکه مبادی این امور قوت نفسانی است آنست که هنگام خوف می بینیم
روح را که حامل این قوت است عارض می شود انقباض بسوی داخل و هنگام غضب و فرح
عارض می شود آنرا حرکت بسوی خارج سوال ۱۵۴ حکمای جمهور بر آنند که ادراک روائح بدین
طریق است که هوا متکیف بکیفیت ذی رائحه بآله شم می رسد پس قوت شامه آنرا ادراک می کند
و بعض گویند که ادراک مذکور بر سبیل تبخر و انفصال اجزای ذی رائحه است نه تکیف هوا
یعنی اجزای صغار لطیف از ذی رائحه جدا می شود و بهوائی که بدان محیط است منتشر می گردد
و چون بشامه ملاقی شود مدرک می گردد پس کدام قول معتبر است جواب قول جمهور قرین القیاس
است چه اگر چنان بودی در طول زمان نقصان در حجم ذی رائحه رو نمودی زیرا که انفصال اجزا
شئی موجب نقصان آن می گردد در وزن و حجم حالانکه قلیلی از مشک مشموم می شود در طول
از منه مع تغیر الاهویه بلا نقصان لاکن امام رازی می فرماید که حق آنست که هر دو وجه ممکن است
سوال ۱۵۵ از افلاطون و امثال آن منقول است که افلاک شم دارند و در آنها روائح است
و حالانکه نه در انجا هوا است و نه تبخر و نه تحلیل پس معلوم شد که ذی رائحه عبارت از جسمی است که در او
خاصیتی دران نهاده باشد که در شامه فعل کند بشرط اتفاقی اسباب بالفرض جواب بر تقدیر ثبوت
و تسلیم که تحقیق شم در افلاک بوجه مذکور ثبوت شم در عنصریات بر طریق مذکور نفی توان زیرا که نفوس
با آثار صور نوعیه که خاصیت باشد بر تقدیر نیست که ثبوت آثار بکیفیات ممکن نباشد و لیس فلیس
سوال ۱۵۶ بعض می گویند که حرارت صبیان زیاده بر حرارت شبان است و دلیل آورده اند

که نمو در صبیان است و صورت نمی بندد مگر از کثرت رطوبت غریزیه و رطوبت مذکور ماده حرارت است
و ماده بذاته نمو دمی تواند کرد بلکه مفتقر است بسوی فاعل که حرارت است پس لازم می آید که حرارت
درین غالب باشد و ایضاً پوشیده نیست که انفعال طبعی صبیان از اشتها و هضم با وجود صغر اعضا زیاده
بر شبان است و این واضح است بر کثرت حرارت خواهد بود رد دلیل اول از انکه عدم نمو شبان
بواسطه غلبه یبوست است نه بواسطه قلت حرارت و شک نیست که امتناع فعل همچنان که از عدم فاعل متحقق
می گردد از عدم استعداد قابل نیز متحقق می گردد و ایضاً می تواند که انسان را کمالی باشد مقدر
بنمو پس هرگاه برسد مر آن کمال را چون طبیعت بمقصود طبعی رسیده باشد دیگر تنمیه نکوشد و حال آنکه حرارتش
همچنان ثابت بلکه زیاده باشد و رد دلیل دوم ازین امر که می تواند که کثرت اشتها و شدت هضم
در صبیان بواسطه کثرت حرکات ایشان باشد و بواسطه توجه تمام طبیعت انجا بر همین امور زیرا که درین وقت
انسان را اندیشه دیگر دامنگیر نمی باشد بجز اکل و مانند آن سوال ۱۸۷ بعضی می گویند که حرارت شبان
بیشتر از حرارت صبیان است بدو دلیل یکی آنکه شک نیست که حرکات شبان قوی تر از حرکات
صبیان است و قوت حرکات نمی تواند شد مگر از تقویت سبب که حرارت است لان الحرکة لا توجد
الا بالحرارة دوم آنکه مشهود است که شبان را رعاف بیشتر می افتد و این دلیل غلبه خون است و غلبه خون
قاطبة نشان افزونی حرارت غریزی است جواب رد دلیل اول آنکه می گویند که ضعف حرکات صبیان
بواسطه غلبه رطوبت است در ایشان زیرا که استرخا مانع قوت حرکت است و رد دلیل دوم از انکه
لا نسلم که خون شباب بیشتر از خون صبی باشد نظر بر احوال هر واحد یعنی خونی که در صبی است نسبت بحال او
کمتر از خون شبان نیست چه نسبت بحال شبان انچه اوفق است نظر بحالش در صبا نیز انچه باو بمقدار
اوفق است نظر بحالش و کثرت رعاف لازم نیست که از کثرت خون باشد زیرا که می تواند که بواسطه یبوست
عروق بود بهر آنکه یابس اقبل برا انصداع است سوال ۱۸۸ جالینوس می فرماید که حرارت صبی
مساوی است حرارت شبان را کماً و مخالف آنست حدةً و لیناً و مراد از مساوات در کم درینجا
مساوات در قوت تاثیر است نه در مقدار زیرا که حرارت کیفیت است و در وی تقدیر بمقدار نیست
اما دلیل بر مساوات تعذر طرفین است که زیادتی و نقصان است و وجه تعذر نقصان حرارت شدن
نسبت بصبیان بدایت است زیرا که اگر همچنان می بود ضرورة ذبول در شباب وی می نمود

و لزوم ذبول مرض ضعف حرارت را بنا بر آنست که حرارت غریزی حافظ رطوبات اصلی است و
مانع فعل امور محلله و حرارت غریبه است هر گاه او ناقص شود ذبول طاری گردد و آنچه ایراد می کنند
که اگر در شباب حرارت ناقص نشود باید که نمو نیز واقف نگردد جواب وجه تعذر زیادتی حرارت
در شباب آنست که زیادتی حرارت غریزی مستلزم یکی دو چیز است یکی آنکه اعتراف باید کرد که در
شباب نفس آخر قابض می شود و نفس سابقه موجود و هذا خلف و این دران صورت جاری است
که حرارت غریزی را از جنس حرارت عنصری ندانند بلکه گویند جزوی است سماوی که قابض می شود در بدن
هنگام فیضان نفس و جدا می شود از بدن وقت جدا شدن نفس یعنی روح از ان کما هو مذهب المحققین
دوم آنکه اقرار باید کرد که جزو ناری ممتزج می شود با عناصر بعد وجود بدن و این محال است زیرا که
بعد امتزاج عناصر تداخل عنصر آخر امکان ندارد و این دران صورت جاری است که حرارت
غریزی را از جنس حرارت ناریه بدانند کما هو مذهب طائفة لا تحقیق لهم من عامة الاطباء بالجمله
حرارت غریزی را خواه از اجزای سماوی دانند و خواه از جنس عنصری چنانچه بیان مذهبین
نموده شد زیادتی دران غیر ممکن است و کذلک نقصان تا آخر سن وقوف سؤال ۱۸۹ اگر حرارت
شباب افزون از حرارت صبی نباشد تدبیر اجزائش ممکن نبود بهر آنکه اعضای شباب بزرگتر از اعضای
صبی است و تدبیر عضو صغیر که قوتش بحسب اندازه عضو مقدر است بتدبیر عضو کبیر کافی نباشد جواب
اعضای صبی اگر چه خورد است لیکن چون درین هنگام در تزاید و تمدید است بهمت نمو انبساطی او
قائم مقام کبیر عضو است آن حرارت که در صبیان به تنمیه توجه دارد در شبان بحفظ اعضا که کبر یافته است
مصروف می گردد سؤال ۱۹۰ آنکه فرموده اند النضج هو احالة من الحرارة الجسم ذي الرطوبة الى
موافقة الغاية المطلوبة و درین حد نضج حرارت ماخوذ است و متفق اند اطبا بر آنکه نضج صفرا
بارد است پس حد باطل بود جواب منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آله طبیعت در نضج
حرارت غریزی است پس اسناد نضج بحرارت ثابت باشد و اما اشیای بارده در ماده صفرا
معاون طبیعت اند زیرا که طبیعت بحسب هر ماده محتاج بمعاونی است که بدان مناسب است
و این قادح مقصود نیست سؤال ۱۹۱ احاله حرارت منضجه را بماده رطب که مقید کرده اند برین تقادیر
لازم می آید که اخلاط یابسه و غذای یابس از قبول نضج خالی باشد جواب اخلاط و اغذیه خالی از

رطوبت نیستند رطوبات اخلاط خود بالفعل ظاهر است اما رطوبت اغذیه یابسه نیز متحقق است بنا بر آنکه او مرکب است از عناصر و چون بعضی از ان رطب اند بر مرکب اطلاق ذی رطوبت توان کرد نظرا الی اجزائه الرطبه

سوال ۱۹۲ خون مرکب با خلاط است هر گاه او فاسد شود باید که همه اخلاط که با وی ممتزج اند فاسد گردند پس مرض و موی صرف را وجه نباشد جواب اخلاط اگرچه با خون مرکب اند لیکن بعد ذلک خون بر بساطت خود است و وی با اخلاط یکذات نشده است تا فساد او مستلزم فساد دیگر اخلاط باشد و کذلک هر خلطی از اخلاط که در عروق با خون مرکب است در یکدیگر نیز امتیاز دارند ازانست که عند شرب مسهل هر خلطی که مسهل مشروب با خراج آن مخصوص است همان خلط از عروق بیرون می آید و تعفن آن خلط موجب عفونت خلط دیگر نمی گردد زیرا که ماده هر خلط متفاوت است و تغیر هر واحد مخصوص بسببی و سببی مغیر یکدیگر مغایر چیزی که مفسد صفرا است مفسد بلغم نیست برای آنکه اخلاط چون باهم مخالف اند مفسد هر واحد نیز در یکدیگر مخالف باشد و بالفرض اگر چیزی واحد مفسد دو خلط یا زیاده ازان باشد اما از فساد او یک خلط فساد دیگر لازم نمی آید لاختلاط موادها بهر آنکه ماده بعضی سریع الانفعال است و ماده بعضی بطی الانفعال و آنهم منشر و ط بشرائط لیس ثابت شد که فساد خون فساد دیگر اخلاط نمی کند و بویا و لزوما

سوال ۱۹۳ حد مزاج نقض می یابد از الوان و طعوم و روائح حادثه در ممتزج زیراکه همچنانکه بر مزاج صادق می آید که کیفیتی است که حادث می شود در ممتزج از تفاعل کیفیات متضاده می باشد در اجزای آن مرکب کذلک بر الوان وغیره نیز صادق می آید انها کیفیة تحدث عن تفاعل الکیفیات علی وجه المذکور جواب این کیفیات از تفاعل مذکور حادث نمی شود بلکه از صورتی که حادث می شود و از مزاج که حادث می گردد از تفاعل مذکور حادث می شوند و مراد در حد مزاج چیزی است که حادث می گردد از تفاعل مذکور بلا واسطه فافترقا و لم یرد النقض

سوال ۱۹۴ وجود معتدل حقیقی چرا محال است جواب دلیل بر امتناع معتدل حقیقی آنست که عناصر متساوی فی الصور از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه نباشد او را قاسری که منع کند عناصر را از تبدیل آنها و ظاهر است که درین صورت ترکیب حاصل نمی تواند شد زیرا که عناصر بالطبع مائل و شائق احیاز خود اند و اگر مائل با حیاز نباشند لازم می آید که مطلوب بالطبع متروک بالطبع باشد و هو محال دوم آنکه باشد مر او را قاسری که مانع تشتت اجزا بود و این نیز غیر ممکن است زیرا که قاسر مرکب یا در مکان

یکی ازین بسائط خواهد داشت یا در مکان دیگر و مکان دیگر نبود بحجت السماء موجود نیست غیر مکان البسائط لان الخلا
محال و لا البسیط غیر هذه الاربعة و استمساک قاسر او را در مکان احد البسائط مستلزم ترجیح است بلا مرجح و هو ایضاً
محال و اگر گویند که جائز است که آن قاسر هم بالطبع مائل مکان از بسائط بود و پس ترجیح بلا مرجح لازم نیاید گوییم قاسر
که بالطبع مائل مکانی خواهد بود ناچار است که او نیز جسمی داشته باشد زیرا که اقتضای مکان معین خاصه طبیعت
جسم است و چون قاسر را جسم ثابت شد محال است که دو جسم در ماهیت مقتضی باشد
مکان واحد را بالطبع کما قروره و ایضاً این قاسر یا بسیط خواهد بود یا مرکب اگر بسیط است البتة
خارج از عناصر اربعه خواهد بود و هو محال لا لطق به احد و اگر مرکب است این نیز محتاج القاسر
خواهد بود و منتهی به تسلسل یا به دور خواهد شد فثبت ان المعتدل الحقیقی لا یوجد فی الخارج اصلا
سوال ۱۹۵ نبض بچه گونه ملاحظه باید نمود جواب اصابع نباض باید که نرم و لطیف باشد
تا نیک احساس کند و نباض معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح الطبع باید تا قیاس او اعتماد را
شاید و نبض در وقتی بیند که نماینده نبض از هم و غم و فرح و جز آن از امور نفسانی و بدنی
و طبعی چون ماندگی و ریاضت و استحمام و خواب مفرط و گرسنگی و سیری و مانند آن هر چه تغیر
می دهد نبض را دور باشد زیرا که لحاظ نبض بعد این حالتها اعتبار ندارد و ایضاً در یابند
که همچنانکه مزاج هر شخصی دیگر است نبض نیز باعتبار هر شخصی دیگر می باشد و حسب سحنة و مزاج و
عمر و فصل و سال و هو متغیر الاحوال می باشد لهذا گفته اند که احوال نبض کما حقه آنگاه ظاهر
می شود که طبیب نبض همان شخص بارها دیده باشد و از حالت صحت و مرض او واقف بود
زیرا که اگر چنین باشد حکم نتواند کرد جزماً بر حالی حادث بنا بر عدم اطلاع بر احوال سابق
پس نبض را بچهار انگشت که مسبحه و وسطی و بنصر و خنصر است بجوید بدین وجه که خنصر طرف
ابهام دست نماینده نبض باشد و مسبحه بطرف ساعد او این چنین دیدن خاصه اطبای یونان
است و وجهش ظاهر است [illegible] ان نزدیک با بهام نمایان تر است و هر چند
بطرف ساعد می رود مخفی تر می [illegible] که حس او قوی تر از دیگر اصابع است باید که
بجانب ساعد بود تا شریان را احو[illegible] باید و نبض دست راست از دست راست
ببینند و نبض دست چپ از دست [illegible] و ساعد را بر پهلو داشته نبض آن باید دید

زیرا که اگر ساعد بر روی گردانیده بود یا بر پشت عرق بهیئت طبعی نمی ماند و تخلف در حرکتش می افتد
کما لا یخفی و دست ساکن باید داشت و بر چیزی اعتماد نشاید کرد و چیزی در دست نباید گرفت و باید که
دست مربوط نبود بچیزی و کذلک کمر نیز بشدت مربوط نباشد و دست دوم بر زمین ممتد بود و بیننده
و نماینده هر دو جالس باشند و جلوس نماینده مربع باشد قامت درست کرده و تکیه باز زده و بیننده
نخست بیازماید نبض را در قوت و ضعف تا اگر قوی بود اندکی بقوت تفحص کند و اگر ضعیف باشد
انگشتان را بغایت سبک بدارد زیرا که اگر ضعیف باشد و انگشتان بقوت بران نهند رگ از حرکت
باز می ماند و هرگاه ملاحظه نبض کند باید که آنقدر دست بدارد که سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه را حاصل آید
زیرا که درین مدت اکثر تغیرات و حالات مکشوف می گردد و ادنی مدت تفحص نبض آنست که تا دوازده
نبضه مکث در دیدن کند لهذا محمد زکریا از کناش اسکندرانیه حکایت کرده لا ترفع یدک عن النبض قبل
اثنی عشرة ضربة و باید که طبیب بعد ملاقات مریض زمانی توقف کند در نبض دیدن ابتدا تکلم و احوال پرسی
نماید به شفقت و محبت و بعد استیناس وی نبض را تفحص کند و در ملاحظه نبض بیننده و نماینده هر دو ساکت
باشند و آن محل از غوغائی مردم و صدمات قویه و موجبات تشویش خالی باشد سوال ۱۹۶ ملاحظه
نبض از هر شریان که باشد من حیث الذات تفاوت ندارد باعتبار اشعار بر امور مقصوده پس از همه
شرائین شریان ساعد را از موضع مشهور مخصوص باحساس چرا داشته اند جواب تخصیص شریان
ساعد بملاحظه نبض بسبب چند امور است یکی آنکه دست را زود بیرون توان آورد و در اخراج وی
شرم نبود در اکثر دوم آنکه شریان مذکور متصل قلب است و همچون دیگر شریان اندر گوشت پوشیده
نیست سوم آنکه شریان مسطور ممتلی از اجزاء نیست همچون شریان صدغ چهارم آنکه شریان مذکور
اوسع شرائین است و روح در وی بدان سبب بیشتر است لهذا احوال قلب ازان نیک شناخته
می شود الا در سکته قویه که حرکت هیچ شریان محسوس نشود مگر حرکت شریانی که در معاء مستقیم واقع است
که تا بقای حیات حرکت او می باشد و بادخال اصبع محسوس می گردد پس دران وقت حکم بموت
و حیات مریض وابسته بدان بود و شریان ساعد از اعتبار ساقط باشد سوال ۱۹۷ آنکه گفته اند در حد
نبض که ان النبض حرکة من اوعیة الروح مؤلفة من انبساط و انقباض لتبرید الروح بالنسیم
و اخراج فضلاته لفظ تبرید گفتن راست نمی آید بهر آنکه روح لامحاله گرم است و کذلک جهت اعتدال او

مر قبول قوت حیوانی را جاری بود نفس مشروط جواب روح بالذات متقوم بحرارت معتدل است
لانها حار و تتقوم بالحرارة لیکن ازانکه بسبب اختلاط ابخره دخانیه حرکت کثیره روی می افتد بنابر
اختفان و تکاثف بالضروره بتبرید نیز محتاج است بالعرض تا بواسطه دخول هوائی تازه و خروج
ابخره مسخنه حرارت عارضی زوال پذیرد سوال ١٩٨ اطبا بول را باقسام کثیره ذکر نموده اند براز بدین
تفصیل بیان نکرده اند لم دران چیست جواب چون نظر بر براز و تامل دران مکروه بود دلالتش نیز
بر احوال بدن کمتر مگر در امراض اسهالیه و امراض بطن اطبا بالاستقصا در ذکر الوانش نپرداخته اند
و چیزی که مرقوم شد برای تشخیص اقسام و احوال شکم کافی است و شک نیست که دلالت براز در
... مرض بیشتر از دلالت بول است سوال ١٩٩ چون قوی در قوت مساوات دارند یا لطائف الفعل
اندلیس عمل دافعه مانع بقای عمل ماسکه مستلزم ترجیح بلا مرجح باشد و هو محال جواب اگرچه
قوت دافعه مثلا قوی تر از ماسکه نیست و هر واحد در عمل خود قائم لیکن بتقدیر حکیم مطلق تقاضای
طبیعت بحسب حاجت مرجحه دافعه می گردد بعد اتمام فعل ماسکه و ایضا حالت صحت انصباب صفرا
که بعد انجذاب صفرت است از ثقل بعین دافعه مقرر و کذا حالت مرض فتور در ماسکه بقوی دافعه
منفذ گردیده لان ضعف الضد مقوی لعمل الضد پس ترجیح بلا مرجح نباشد اصلا و هرگاه ابتدا
انصباب مراد در صحت محرک دافع می شود و کثرت او در مرض بطریق اولی زاید بود سوال ٢٠٠
از ترجیح چه سود مترتب است جواب ترجیح برفق همچنانکه ناقهان را مفید است کسی را که در
حجاب مرض دارد نیز مفید است و منوم است و محلل ریاح و مانع بقایای امراض است
چون غفلت و نسیان و محرک شهوات و ترجیح بر بستر موافق ترین است مر کسی را که شطر الغب و
حمیات مرکبه داشته باشد و ایضا صاحب نقرس و صاحب استسقا را سود دارد فان الترجیح
یسوی المواد الی الانقلاع پس اگر برفق است مواد الین را منقلع می سازد و اگر بقوت است
مواد قوی را سوال ٢٠١ موجب مشاهده رویا چیست جواب نفس را علاقه بمبادی خویش
است اما بنابر تعلقات جسمانی ازان محجوب مانده و از وصل دوام مهجور گشته لیکن گاه باشد که
از عنایت جامع المتفرقین بواسطه ریاضت یا بدون آن وی را تجردی ازین عالم دست دهد
و بمبادی خود که عالم ارواح و عالم مجردات است متصل می گردد و از کلیات امور چیزی که در عالم

از ارواح لوح محفوظ ثابت است و بدین مناسبت دارد و بوجهی از وجوه مطلع شود و قوت متخیله
فی الحال آنرا متصور بصورتی سازد که مناسب آن چیز باشد پس آن صورت بحس مشترک در آید
و مشاهده گردد و بعینه حس مشترک آنرا بخزانه خود که خیال است بسپارد و خیال محافظتش نماید و در
حال بیداری یاد آورد پس اگر میان آن صورت و ذی صورت شدت مناسبت باشد آن
خواب را حاجت بتعبیر نیست و هرگونه که مشهود شده بعینه ظهور کند و این سیر در عالم ارواح بیشتر
افتد و اگر مناسبت در میان آن صورت و ذی صورت نه بر وجه اتم و اکمل باشد در آن هنگام محتاج
تعبیر باشد چنانچه مار را در خواب بمال تعبیر کرده اند بمناسبت آنکه هر دو دشمن آدمی زاد اند و لبن را
بعلم تعبیر نمایند بمشابهت آنکه هر دو سفید اند و این قسم رویا مسمی است برویای صادقه و از خواص
این رویا است که چون نزد کسی بیان کنند اول بار آن کس تعبیر کند بهمان نهج که تعبیر کرده باشد
واقع شود و در اکثر از ینجاست که در حدیث شریف بتاکید غلیظ وارد شده که رویا را پیش نادان که
واقف بر تعبیر نباشد نشاید گفت سوال ۲۰۲ باعث خرخره عطسه چیست جواب سبب خرخره اطفال
توهم کثرت رطوبات است چه وقت خواب رطوبت در باطن جمع می شود و بدان سبب حرکت
می رساند نفس را در خروج خاصةً اطفال را زیرا که مجاری نفس ایشان ضعیف می باشد
سوال ۲۰۳ بول کدام وقت معتبر است جواب بدانکه بول وقتی گیرند که آدمی از خواب معتدل
برخیزد و هنوز طعام و آب نخورده باشد و قبل از آن نیز مباشر چیزی که مغیر بول بود نکرده باشد و کسانیکه
شب بیدار باشند و شب طعام بخورند و در روز بخوابند و ترک غذا نمایند وقت شام در حق آنها
حکم صبح دارد یعنی بول آنان در شام باید گرفت و باید نمود و اینکه گفته شد در حق معتادین است
نه آنکه غیر معتاد بسبب روزه ترک طعام و آب کند که بول صایمین اعتبار را نشاید مگر وقتیکه
صوم معتاد شود سوال ۲۰۴ قاروره را بچه طور نگاه دارند و چگونه بحضور طبیب عرض کنند
و پس از خروج در چه مدت از اعتبار ساقط می گردد جواب نماینده قاروره باید که قاروره بول را
در دست چپ بگیرد لاحترام الامین و از سایه خود دور دارد و لباس که پوشیده باشد
چنان نشود که عکس بر آن افتد و تغیر افگند و آنرا در روشنائی روز باید دید بی آنکه شعاع
آفتاب بروی افتد بهر آنکه چون قاروره در آفتاب باشد بسبب ضیای آفتاب و

و ضیای شیشه در بول ابر مانند می نماید و قبل از آنکه در وی نگاه کند طبیب شیشه را ساکن دارد تا وقت نظر بول در حرکت و جنبش نبود و ثفل او شوریده نشده باشد و باید دانست که بعد شش ساعت اعتماد بر بول نمی ماند زیرا که لون متغیر می شود و ثفل نمی گذارد و اگر وقت گرما باشد و یا زیاده کثیف می گردد و اگر وقت سرما بود و کذلک زبد منعدم می شود و از اطالت زمان بواسطه انحلال ریح و در اکثر اجزای غلیظ ممتزجه بسبب دیر ماندن راسب می شوند و آب صرف بر بول باقی می ماند و از ینجاست که بول را اگر دیر بدارند بالای وی رقیق تر می نماید و زیر آن کدر و همچنان بولی که فوراً برآمده باشد بران نیز اعتماد نیست زمانی اندک بدارند تا ثفل او جدا شود یعنی رسوب از مائیت متمیز گردد پس عرض کنند لهذا اجله طبیبان گفته اند که یک ساعت معتدل باید نهاد تا رسوب کند پس بنماید و آنچه شیخ الرئیس فرموده که پس از یک ساعت تمام رنگ و قوام آب گردد اعتماد را شاید یحتمل که مراد از آن ساعت طویله نجومی باشد خصوصاً در ایام شدید الحرارت یا شدید البرودت بالجمله هر فصل و هر وقت حکمی دارد آنقدر باید داشت که رسوب پدید آید پس بلاتمهل باید نمود و پس از شش ساعت اگرچه فصل معتدل بود تغیر تام در بول می افتد بالاتفاق و ساقط الاعتبار می شود **سوال** [۲۰۵] بول اطفال چرا از اعتبار ساقط است **جواب** طبع اطفال بنا بر عدم اقتدار رسوب را از آب جدا نمی تواند کرد و بواسطه لبنیت و مغلوبیت صفرا صبغ در بول ایشان کمتر پدید می آید و طفل هرچند خورد تر بود اعتدال بر بول آن کمتر باشد اما بعد فطام یکسال بگذرد قریب باعتماد شود و بعد اسبوع توان آن استدلال کرد **سوال** [۲۰۶] غلبه رطوبت غریبه در سن شیخوخت بهر چیست **جواب** باضمه درین سن بواسطه ضعف حرارت ضعیف می شود و بدان سبب رطوبت فضلی در بدن بیشتر می گردد و همه اعضا را ترطیب می دهد نه ترطیبی که بر سبیل تغذیه در جوهر سرایت کرده باشد چنانچه در صبی است بلکه بر سبیل بلت و غیر اختلاط بشدت لهذا رطوبت صبیان را برطوبت شاخ سبز تشبیه داده اند و رطوبت مشائخ را برطوبت چوب خشک که در آب تر کرده باشد و در اینجا رطوبت در جوهر شی نفوذ نمی کند و با وجود امتزاج اجزای یابسه از آن از اجزای رطبه تواند شد مگر چوب سبز که در وی این امکان ندارد **سوال** [۲۰۷] آب دریای شور مجفف و مییبس است و هوای موضع بجا در او چگونه مرطب

باشد جواب آب دریای شور اگرچه جسم است بنا بر آنکه از اجزای بورقیه ارضیه مرکب باشد لیکن
بخار وی مرطب است بهر آنکه ابخره دریای شور اجزای مائی است که از اجزای ارضی تمیز شده صعود
کرده است از انست که آب مطر شیرین و سرد است لانه بخار یتصاعد من البحار و یجتمع
فی الزمهریر فینزل او هوا متکاثف یستحیل الی الماء سوال ۲۱۸ بول از کدام عضو
بیشتر نشان می دهد و از چه چیز خبر می کند جواب کیلوس در جانب مقعر جگر خون می شود و کثیری از
صفرا و سودا که با خون متولد شده انجا از خون متمیز می گردد و لیکن آب که مشروب شده باشد با خون
می ماند تا قوام او تنک شود و بصحبت وی در عروق دقیقه بگذرد و بجانب محدب کبد گراید
پس درینجا آب نیز کثیر المقدار از خون جدا گردد و بگرده آید و قدری آب با خون باعضا رود
جهت تبدرق وی و بعد استحاله خون آبی که زاید از غذا است رجع القهقری نموده باز پس می گردد
بجانب گرده و مثانه و قدری از راه مسام تحلیل می رود بدین سبب بول بهین حال جگر و حال
اخلاط که در جگر متولد می شوند و کذلک بواسطه نفوذ او باعضا و رجوع وی از انجا که مظهر حال
عروق و حال اخلاط و حال هر عضوی که از وی عبور کرده نیز می بود از انست که نزد اختضاب
بحنا مصبوغ می آید بالجمله دلیل از حال جگر و عروق و اخلاط قوی و اظهر است و از حال امراض سینه
و دماغ و اوجاع مفاصل اخفی و اضعف و از حال دل و معده و سپرز بدستور سوال ۲۱۹ متقدمین
مراد از کدام اطباست جواب اطلاق می باید لفظ متقدمون بر اسقلیبوس و بقراط و ارسطوطالیس
تا زمانه جالینوس و گاه مراد گرفته می شود از جالینوس و یوحنا بن سرافیون و حنین بن اسحق
و ابی صادق تا زمانه محمد بن زکریا رازی و متاخرون عبارت است از شیخ بوعلی سینا
اکنون تذکره بعض اطبا از سبب ترقیم می یابد تا مشتغلان را بصیرتی زاید بحصول پیوندد بدانکه
ابوالفرج علی بن الحسین بن هندو طبیبی بود کامل و حکیمی بود فاضل از تلامذه ابی الخیر
صاحب تصانیف کثیره کتاب مفتاح از ان اوست ابو علی حسن بن عبد الله
بن سینا البخاری مصنف قانون طبیه پدرش شیخ بود از اهل بلخ در قریه افشنه از زنی نکاح
کرد که اسمش ستاره بود ابو علی سینا از شکمش بوجود آمد در ماه صفر سن سه صد و هفتاد هجری
بعده متولد شد برادرش محمود نام بعد ولادت پنج سالی او از ان بعد انتقال نمود و پدر او در

و پدرش در بخارا او باقی ماند ابو علی که معلم قرآن و معلم آداب شد هر گاه در رسید بسن ده سالگی
حفظ نمود اشیا از اصول آداب چنانچه می گوید ابو علی که بودم در بخارا که شروع نمودم علم طب و تصنیف را
کردم قانون را در سن هفده سالگی و هر گاه رسیدم تا سن هجده سال انفراغ یافتم از کل علوم و نیز
مندرج است که بود ابو علی صاحب تصانیف کثیره که قریب یکصد کتاب تصنیف فرموده و وفات
کرد بروز جمعه یکم رمضان در سنه چهارصد و بیست و دو هجری و بمقام همدان مفتوح شد **ابو الحسین**
الانبیری حکیمی بود کامل که بعلوم هیئت و هندسه قدرت بالغه داشت **ابو سهیل المسیحی** حکیمی بود از ملت
نصرانی که در علم طب تبحر وافی می داشت تصانیفش در علم طب بسیار است بعضی از آن کتاب
مائه مسیحی است **ابو القاسم** عبد الرحمن بن ابی صادق حکیمی بود عظیم المرتبت ملقب بود بقراط ثانی
الاختیار نمود گوشه گزینی **ابو الخیر الحسین البغدادی** حکیم جلیل و فاضل نبیل بود مگر از ملت
اسلام هم بی بهره هر گاه زمانه محمود بن سبکتگین رسید عرض کرده شد بروی اسلام ابا کرد و حتی که عمرش
بیک صد سالگی رسید روزی گذشت بعلمی در کتب و خواند این آیه شریفه الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لایفتنون توقف نمود و گریست و همون شب خاتم المرسلین را
در عالم رویا مشاهده نمود که آنحضرت می فرمایند ای ابی الخیر مثل تو با وجود کمال علم خویش می آید که منکر
نبوت من شود این شنیده بیعت کردش بدست آنحضرت چون بیدار شد ظاهر نمود اسلام را و تعلیم
یافت علم فقه و یاد نمود قرآن **ابو زید البلخی** از حکمای اهل اسلام بود خیلی فصیح و بلیغ تصانیفش
در هر فن بسیار **ارسطو طالیس** معنی آن در لغت یونان منبع کامل و فاضل است و ارسطو مخفف
آن شاگرد افلاطون بود چنانچه می گویند ارسطو را معلم اول بدین جهت خوانند که آن منتج کرد علم حکمت را
در وضع نمود علم منطق و بود او استاد اسکندر و وزیرش چنانچه اسکندر حسب دانش و رای او بر کل زمین
دنیا قبضه یافت **اسمعیل الهروی** بود حکیمی ادیب از تصانیفش اشعار و کتب اند در علم حکمت و
از تلامذه او حکما و فضلا بودند **افلاطون الحکیم الالهی** معنی آن در لغت یونان عظیم و واسع پدر
از شرفای یونان بود موسوم باسم ارسطن و افلاطون شاگرد سقراط بود و استاد ارسطو و دست
می داشت صحرا و تنهائی را **اقلیدس** حکیمی بود که وضع نمود اشکال هندسیه و براهین یقینیه
و مقالات عجیبه **اندروماخس** حکیمی بود فائق و طبیبی بود حاذق اضافه نموده است در نسخه

در نسخه تریاق اقراص افاعی راکه آن اوفق است در جمیع ادویه **اوشمیدس** حکیمی بود که ایجاد نمود علم اعداد و وفق را از طریقه عجیب **ابقراط** و نیز بقراط هم گویند بتخفیف همزه طبیبی بود حاذق که از زمانه او علم طب شیوع نمود و افشا یافت ورنه قبل از ان محفوظ بود از اغیار و اجنبی بین عمر او نود و پنج سالگی وفات یافت **ابو نصر الفارابی** شیخ کامل بود اسمش محمد بن محمد از فاراب ترکستان بود ملقب بمعلم ثانی مثلش در حکمای اسلام کسی نبود و فاصله از وفات او تا زمانه ولادت ابوعلی سینا سی سال داشت چنانچه ابوعلی تلمذ نموده است از تصانیف آن **جالینوس** از جمله هشت طبیب که مرجع و مآب و رؤس ارباب صناعت طب بودند یکی او بود و وی ختم اطبای کبار بود چنانچه در علم طب چهارصد کتاب تصنیف فرموده و زنی را که در علم طب مهارتی داشت خصوصا در معالجه زنان زیاده دقت و از دواد ویه بسیار بدست آورد و بعد از ان بجانب مصر سفر کرد و مدتی از برای تحصیل عقاقیر آنجا اقامت نمود لیکن در آخر عمر اسهال شد و مدتی مدید هر چند در معالجه خود جد و جهد ساخت آن مرض بیشتر می شد مردم طعن بسیاری کردند که با وجود کمال و معالجه امراض خصوصا درین مرض عجب درمانده است آخر الامر از طعن مردم بتنگ آمد و ایشان را نجو انده فرمود که خمی بیارند و پر آب کنند اندک دارویی بران انداخت و فرمود تا آنرا بشکنند آب بسته شده بود فرمود که ازین دارو بسیار خورده ام اصلا نفع نکرد بدانید که علم و تجربه در حین قضای حق تعالی بامری هیچ نفعی نمی دهد کما قیل شعر ارسطو ماتت بدقوقا ضئیلا * و افلاطون مفلوجا ضعیفا * مضی بقراط مسلولا ذلیلا * و جالینوس مطبونا نحیفا * اینهمه فضلای کاملین و اطبای متبحرین که بودند هنگام موت هیچ تدبیر کردن نتوانستند و بکمال خستگی و سوء حالی جان دادند **سقراط** معنی آن در لغت یونانیه معتصم بالعدل است و آن مخفف سقراطیس است و استاد افلاطون بود **غامیوس** حکیمی بود کامل که ابتدا نمود بترکیب تریاق فاروق **سوال** (۲۱) طبخ طعام در کدام ظرف بهتر است **جواب** هر ظرفی که جید الجوهر است طبخ طعام دران مستحسن است و آن طلائی است نقرئی و بعد از ان ظرف سنگی خاصه که در غسل وی مبالغه می کنند و زنگ بستن ندهند و آنرا نقلی اندودن مانع از زنگ بستن است و بدانند که دوام اکل اغذیه مطبوخه در ظرف طلا مقوی قلب و رافع توحش و مزیل خفقان است و کذا مطبوخ در ظرف آهن مقوی شانه و اعضای تناسل است و موجب نقوظ و انحلال

ظرف مسی که طبخ طعام در وی خوب نیست خاصة که تا دیر پخته باشد و طعام کثیر الهنیت و افزا ماهیت
بود یا ذی حموضت باشد و کذالک روغن و طعام چرب که زمانی طویل در وی مانده باشند شاید
خورده بود زانکه اندرون وی قلعی اگرچه مانع می شود مر ظهور اثر مس را اما نسبت بآنکه بی قلعی بود
مراتب قلیل المضرت است لهذا تاکید کرده اند در تجدید قلعی کردن و نهی شدید نموده اند در استعمال
ظرف مسی قلعی نکرده و قلعی رفته حتی که اکثر اطبا زعم کرده اند مداومت اکل آنچه مطبوخ در مس باشد
جذام می آرد و اغلب که این حکم مخصوص بغیر قلعی دار باشد اما ظرف گلی طبخ طعام در وی مجوز است بشرطیکه
زیاده از یکبار نپزند و همچنین در ظرف سنگین و جز آن زیاده زیاده از پنج بار نشاید طعام پختن بهر آنکه
اجرام این ظروف ذی تخلخل است قدری از اجزای مطبوخ در مسام متخلل می شود و متعفن می گردد
پس چون کرت ثانیه طعام دران بپزند اجزای عفنه غذای سابقه طعام ثانی نیز فاسد می سازد بالجمله
اجتناب طبخ مکرر در سفال واجب است و هر گاه طعام پخته شود و در صحاف برآرند باید که آنرا بپوشند
لکن به سرپوش مشبک غربال مانند تا بخار وی باز نماند چه استرداد ابخره مذکوره در اطعمه موجب
احداث سمیت است خاصة اگر ماهی بود یا مشویات دیگر و در اثنای طبخ نیز سرپوش باید که مشبک بود
تا بخار بهی برآید اما ظروف که دران طعام باید خورد چینی و آبگینه از همه بهتر است سوال ۲۱۱ آنکه گفته اند
بول سرخ سلیم تر بود از بول زرد لا نسلم چه ترجی که از الوان اصفر است آنرا افضل ترین اصناف
شمرده اند لانه دلیل الاعتدال جواب مراد ازین زرد ضرا ترجی است سوال ۲۱۲ اعضای اصلیه
مراد از کدام اعضاست جواب عظام و اعصاب و عروق از اعضای اصلیه است و قیل الاعضاء
الاصلیة هی التی تتولد من المنی سوال ۲۱۳ اعضاء غذا عبارت از کدام اعضاست جواب
معده و کبد و طحال سوال ۲۱۴ اطریفل چه معنی دارد جواب اطریفل معرب از اتری پهل و آن
لفظ هندی است معنی اتری ثلث اند هلیله کابلی و هلیله زرد و هلیله سیاه و اما پهل فهو الثمر سوال ۲۱۵
معنی جوارش چیست جواب جوارش بضم الجیم و کسر الراء والشین منقوط معرب گوارش
والجوارن بالنون معنی آن هاضم طعام است سوال ۲۱۶ فرق در جوارش و معجون چیست جواب
معجون عام است از ترکیب ادویه تلخ و شیرین و بدبودار و خوشبودار و جوارش شیرین خوشبودار
می شود سوال ۲۱۷ فرق مابین داء الثعلب و داء الحیة چیست جواب تشرط شعر و داء الحیه

معوج و ملتوی می‌شود و در دار الثعلب بر عکس آن سوال ۲۱۸ سفوف چه معنی دارد جواب
سفوف بالفتح ادویه مسحوقه یا لیسیدنی است که بذر یا کف انداخته می‌آید در فم مفرد باشند یا همراه شی دیگر
سوال ۲۱۹ فرق در ضماد و طلا چیست جواب طلا مختص است باشیای سیال که احتیاج بستن ندارد
و ضماد مراد است از اشیای صلبه که محتاج به بستن است سوال ۲۲۰ معنی معجون چیست جواب
هر ادویه مرکبه که کوفته و بیخته بود و شامل کرده آید بعسل یا ربوب مقومه آنرا معجون گویند فارسی آن سرشته
سوال ۲۲۱ چه موجب است که گاهی براز زیاده از مقدار می‌برآید مثلاً اگر ماکول نیم رطل بود براز زیاده
از نیم رطل آید جواب این نمی‌تواند بود مگر در صورتی که رطوبات یا اعضا بگذارند و کثیر المقدار
یا براز آمیزند خواه اجزای غذائیه از طعام نافذ شوند در بدن یا نه و آنچه غیر کامل الهضم بود کثرت او
بنا بر عدم صلاحیت اجزائش با غذائیت است بالجمله علت کثرت براز یا ذوبان است یا نزله
یا انفجار ورم یا کثرت اخلاط یا عدم نفوذ اجزای غذائیه و این عام است که از ضعف جاذبه جگر
بود یا سده ماساریقا و فرق میان آنست که در سده ثقل بجانب ایمن محسوس نمی‌شود و در اکثر
بخلاف ضعف سوال ۲۲۲ حفظ صحت کما ینبغی چرا صورت نمی‌بندد جواب حفظ صحت حاصل
نمی‌تواند شد مگر در کسی که پنج خصلت داشته باشد یکی آنکه عارف بقوانین طب بود یا سامع
مطیع طبیب دانا دائم باشد دوم آنکه دولتمند بود و صاحب حکم تا از اغذیه لطیفه و ادویه
نفیسه که حافظ قوی و ارواح اند چون مروارید و لعل و یاقوت و زمرد و فیروزه و امثال آن
هر چه در کار شود فوراً بلا اندیشه مهیا گردد سوم آنکه فارغ البال بود و محکوم کسی نباشد تا هر چیز
بر وقت حاجتش بکار تواند بست چهارم آنکه بخیل و تنگدل نبود و محب نفس و صحت باشد
تا هر چه زود از هر خرافات دنیوی بر خود صرف کند باک ندارد پنجم آنکه حریص شهوت نبود
و ضابط بر نفس و راسخ در عزم بود تا هر چه واجب الترک است قطعاً میل بدان نکند و آنچه
ضروری الاستعمال است هرگز ترک وی ننماید و شک نیست که اجتماع این خصال در یک
شخص کمتر یافته می‌شود و لهذا حفظ صحت علی ما ینبغی صورت نمی‌بندد کما لا یخفی و علم حفظ صحت
منقسم می‌شود به سه چیز حسب احوال صحت بهر آنکه صحت از سه وجه بیرون نیست
یکی آنکه در نهایت کمال بود دوم آنکه از غایت کمال تنزل نموده باشد سوم آنکه ناقص بود

من المجففات الخ حکم احتراز از مجففات مختص در فصل خریف راست نمی آید چه هوای صیف از خریف
یابس تر است پس احتراز مجففات در صیف اولی و واجب تر بود. اگرچه یبوست هوای صیف بیشتر است
لیکن بواسطه حرارت غالبه که واجب می کند سیلان و تذویب را رطوبت تدارک می نماید آن یبوست
لهذا اولی باشد ابدان را در صیف یبوستی که در خریف می باشد سوال ۲۵۶ در حدیث شریف است
علیکم بالماء البائت یعنی لازم گیرید نوشیدن آب شبینه چه وی سرد و تر از غیر شبینه می باشد این قول
علی الاطلاق تخییل نمی گردد چراکه در بعض بلاد که سرما در آنجا بافراط می باشد و آب شبینه آنجا مفرط البرد
می بود نتوان استعمال نمود جواب این حکم استحسانی مطلق نباشد بل مقید بود بزمان و ان زمانی
چه نزد تحقیق این امر مخصوص باهل مکه و مدینه است چه این شهری که هوای او چون هوای آن اماکن شریفه باشد
سوال ۲۵۷ آب بالطبع جامد است و سیلان او بالعرض چه بوجه حرارت شمس خلع جمودی کند پس
یابس لازم می آید که طبیعتش یابس بود نه رطب جواب دلیل بر رطوبت آب سهولت قبول او است
مر اشکال را چه اگر یابس می بود هرگز بهیچ وجه قبول اتصال و تفرق و تشکل بسهولت نمی توانست پس
معلوم شد که طبیعت آب رطب است نه یابس سوال ۲۵۸ حدوث فواق و حمره عینین بعد قی چرا ردی
است کما قال بقراط فی فصوله وحدوث الفواق وحمرة العینین بعد القی ردی جواب فواق در
معده مثل تشنج است در عصب پس حدوث فواق یا از رطوبات است که ایذا می رساند معده را
اگر بقی مسکن شد فیها والا دلالت می کند بر ورم اصل عصب دماغ یا معده و حمره عینین لازم می کند
بهر دو حالت. اگر وی بد مانع اولی ست چنانچه قرشی می گوید سبب ذلک ان حدوث الفواق
وحمرة العینین دلیل علی ارتفاع المادة التی کانت توجب القی الی الدماغ و تورمه منها او لورم
فیکون الفواق اشد والحرارة اقل سوال ۲۵۹ بچه دلیل بقراط می نویسد یحدث عن ذات الریة السرسام
عروض این اکثری دائما نمی تواند شد جواب اگر سبب ذات الریه اخلاط حاد و حار کثیر مراری بود که
شود از وی ابخره کثیره حاده بسوی راس البته سرسام حادث خواهد شد سوال ۲۶۰ از احتباس براز
در مرض سل موت چرا عارض می شود جواب احتباس براز در مرض سل از ضعف مریض
می شود که طبیعت قدرت اخراج ثفل ندارد پس مختنق می گردد و موت گلوگیری می شود لا محاله
سوال ۲۶۱ از ورم جگر وجه حدوث فواق چیست جواب هرگاه ورم عظیم کبد باشد البته فواق

حادث شود اگر باشد چه که به معده مشارکت ست قد ظن ان عظم الورم یفسط السدة فیحدث الاراق + استسقاء
سوال ۲۲۲ لصاحب استسقا موجب عروض سعال چیست کما قال بقراط اذا حدث لصاحب الا
سعال فلیس بنرجی **جواب** مرادش از استسقا زقی ست که حدوث سعال دران ردی ست
بهر آنکه آب بجهت کثرت مزاحم حجاب می شود پس ریه بسبب ضیق منبسط شدن نمی تواند و ضیق النفس و
سعال عارض می گردد زیرا که انضغاط حجاب موجب هیجان سعال ست **سوال** ۲۲۳ عظم و غضروف
بعد انقطاع جزوی چرا ملتحم نمی شود چنانچه بقراط می فرماید اذا انقطع شئی من العظم و الغضروف
لم ینم **جواب** بوجه اینکه خلقت عظم و غضروف از منی ست هرگز بعد قطع نمو التیام نمی پذیرد
چنانکه لحم و شحم و نحوهما ملتحم و نمو می شود هرگاه واقع می شود در وی جراحتی باشقی یا نقصی **سوال** ۲۲۴
از جراحت دماغ حمی و قی مراری چرا عارض می گردد **جواب** هرگاه بر عضوی رئیس ورم حار
عارض شود البته حمی مستولی خواهد بود و قی مراری حادث می شود بوجه مشارکت معده مر دماغ را
زیرا که ارشان مرار است که می ریزد از معده در حالت صداع شدید **سوال** ۲۲۵ بعد عروض عرق قشعرار
بچه دلیل ردی ست **جواب** قشعریره بعد عرق دلالت می کند بر کیموس خام که طبیعت آنرا اسهال کردن
نمی تواند بسبب عجز و ضعف خود تا هنگام انضاج تام پس همراه عرق هم اخراجش محال بود به وجه در حالت
ضعف طبیعت مسک و اخراج هر دو امر معطل می باشند دریان صورت می ریزد آن بالوجه غیر منضجه بر
عضلات و موجب هلاکت می شود **سوال** ۲۲۶ حصول هضم موقوف ست بر امساک پس باید که هضم
مرکب باشد از فعل ماسکه و هاضمه **جواب** ماسکه در حقیقت هضم که عبارت از تغیر غذا است دخلی
ندارد و تغیر استحالی از هاضمه فقط تحقق می یابد و بودن ماسکه بشرط حصول فعل هاضمه امری نابدا[ست]
به هضم کما لا یخفی چنانچه جاذبه نیز بشرط حصول فعل ماسکه است و کذلک هاضمه دافعه را پس فعل
ماسکه هیچ یکی ازین قوای اربعه را در حقیقت فعل آخر مدخل نیست فقط

تمت